



شورای عالی حوزه علمیه قم
مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواهران

مدرسه‌ی علمیه الزهرا (سلام الله علیها)
شهرستان ارومیه

تحقیق پایانی سطح دو (کارشناسی)

عنوان:

حق و باطل و عوامل تشخیص آن در قرآن

استاد راهنما:

سرکار خانم ضربی زاده

استاد داور:

حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای غلامرضا اسم حسینی

پژوهشگر:

منصوره مشمول

مهرماه ۱۳۹۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسمه تعالی

تحقیق پایانی با موضوع: حق و باطل و عوامل تشخیص آن در قرآن

که توسط سرکار خانم: منصوره مشمول

برای دریافت دانشنامه سطح دو (کارشناسی) تدوین شده است، توسط هیأت داوران مورد ارزیابی قرار

گرفته و در تاریخ / / ۱۳۹۱، با کسب رتبه پذیرفته شده است.

استاد راهنما: سرکار خانم ضربی زاده

استاد داور: حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای غلامرضا اسم حسینی

مدرسه علمیه: الزهرا (سلام الله علیها)

شهرستان: ارومیه

امضاء مدیر و مهر مدرسه

«مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ، لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ»

تقدیر و تشکر از:

پدر و مادر عزیزم که اسطوره‌ی صبر و بردباری‌اند.

استاد ارجمند سرکار خانم معصومه ضربی زاده که با حوصله و درایت، زحمت

راهنمایی و هدایت مرا تحمل نمودند کمال تشکر و قدردانی را می‌نمایم.

مدیریت محترم حوزه علمیه الزهرا (سلام الله علیها) سرکار خانم پور حیدر که در

فراهم کردن شرایط مناسب برای طلاب زحمات زیادی کشیدند.

همسر مهربانم آقای علی علمی که با تحمل سختی‌ها مرا یاری کردند.

در پایان از همه کسانی که به نحوی مرا در تدوین این پایان نامه یاری کردند.

تقدیم به

ساحت مقدس حضرت بقیه الله الاعظم (روحی لتواب مقدمهم فداه) آن سلاله پاک

نبی اکرم اسلام و روح مطهر مادر بزرگوارشان نرجس خاتون.

به پاس تعبیر عظیم و انسانی‌شان از کلمه ایثار و از خود گذشتگی و به پاس عاطفه

سرشار از گرمای امید بخش وجودشان که در سردترین روزگار بهترین پشتیبان و به

پاس محبت‌های بی دریغشان که هیچگاه فروکش نخواهد کرد؛ این تحقیق را به پدر و

مادرم و همسر که حامی و پشتیبان من بوده‌اند تقدیم می‌کنم.

تمحیدیه

حمد و سپاس خداوندی را که اول است بی آنکه پیش از او آغازی باشد. و آخر است بی آنکه بعد از او انجامی باشد، خداوندی که دیده‌ها از دیدنش ناتوانند و خردهای مداحان از توصیف او عاجزند و خدایی که موجودات را به قدرتش به زیبایی آفرید، و آنها را آن طور که می‌خواست پدیده آورد.

خداوندا! آگاهی وسیع تو، کردارهای نهان مرا فرا گرفته و بر آنها ناظر است. و هر پنهانی در پرتو آگاهی آشکار است، و هرگز جزئی‌ترین امور در محضر تو پوشیده نیست، و رازهای نهان از تو مخفی نمی‌باشد.

خداوندا! به آگاهی فراگیری از درگاہت طلب خیر و سعادت می‌کنم، پس بر محمد صلی الله و آله و سلم و آل او، رحمت و درود بفرست، و در حق من و تمام بندگان، خیر و سعادت را مقرر فرما.

چکیده

عنوان پایان نامه حاضر بررسی حق و باطل و تشخیص عوامل آن از دیدگاه قرآن می‌باشد. با توجه به جریان‌ها و رفتارهایی که در زندگی خصوصی و اجتماعی ما رخ می‌دهد که حق و باطل با هم آمیخته و در بعضی مواقع توانایی شناخت و تمییز حق و باطل را از همدیگر نداریم هدف از این نگارش پاسخ به این سؤال است که نظر قرآن در مورد حق و باطل چیست؟ فرضیه‌ی تحقیق این است هنگامی که به شناخت صحیح از حق و باطل و عوامل تشخیص آن در قرآن داشته باشیم به سعادت دنیوی و اخروی می‌رسیم.

از نظر پیشینه‌ی این تحقیق می‌توان، به نبرد حق و باطل نوشته شهید مطهری نام برد. از دیگر کتاب‌هایی که به آنها رجوع کردم تفاسیر مختلف است که از جمله این تفاسیر، تفسیر المیزان، مجمع البیان، نمونه و مفاتیح الغیب است.

حق و باطل از واژه‌های دیرآشنایی است که در امور بسیاری به کار می‌رود. آنچه از معنای حق فهمیده می‌شود این است که حق یک امر ثابت و پایدار است و حق همیشه سودمند و مفید است. همچون آب زلالی که مایه‌ی حیات در زندگی است. از مصادیق حق می‌توان به خداوند متعال، قرآن کریم و وحی الهی اشاره کرد.

و اما باطل نا متغیر و ناپایدار است و واژه‌ی باطل که نقطه مقابل حق است. گاه به یکی از مصادیق‌هایش همچون شرک و کفر، طلالت، گناه، شیطان تفسیر شده است. در قرآن آمده که حق را به آب و باطل را به کف روی آب تشبیه کرده است و باطل بی فایده و بیهوده است که نه کف‌های روی آب هرگز کسی را سیراب نمی‌کند و درختی را نمی‌رویانند و نه می‌توان از کف‌هایی که در کوره‌های ذوب فلزات ظاهر شود.

هر انسان دردمند و بیداری در هر زمان و جامعه‌ای در پس شناخت حق و باطل است که می‌تواند راه حق را برگزیند و به سعادت و رستگاری نائل آید. انسان وقتی حق را شناخت می‌تواند به سادگی باطل را بشناسد هر چند که نقابی از حق بر چهره زده و در پس شبهات خود را به وجود حق زنده نگه بدارد.

افرادی برای اینکه به مسیر حق دست پیدا کنند باید عوامل تشخیص حق از باطل را بشناسند و نسبت به آنها معرفت داشته باشند چرا که در سایه سار شناخت و تشخیص عوامل حق و باطل است که انسان‌ها می‌توانند زندگی سالم و خداپسندانه را داشته باشند. از جمله عوامل تشخیص عوامل حق و باطل، تقوا - ماندگاری، ایمان، نیک فرجامی، و اصلاح سازی است.

کلید واژه‌ها: تشخیص، عوامل، حق، باطل

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	مقدمه.....

بخش اول: کلیات

فصل اول: طرحنامه

۴	تعریف و تبیین موضوع.....
۴	اهمیت و ضرورت تحقیق.....
۵	اهداف و فواید تحقیق.....
۵	پیشینه‌ی موضوع تحقیق.....
۶	سوالات تحقیق.....
۶	فرضیه‌ی تحقیق.....
۶	روش تحقیق.....
۷	ساختار تحقیق.....
۷	واژگان کلیدی تحقیق.....
۸	محدودیت‌ها، مشکلات و موانع تحقیق.....

فصل دوم: مفاهیم

۱۰	تعریف لغوی و اصطلاحی حق.....
۱۱	حق و باطل از دیدگاه دانشمندان.....
۱۲	جمع بندی نهایی در باب معنای حق.....
۱۲	حق و مفاهیم مقابل آن.....
۱۲	الف) حق و ملک.....
۱۳	ب) حق و تکلیف.....
۱۳	ج) حق و حکم.....
۱۴	حق و باطل.....
۱۶	تعریف لغوی و اصطلاحی باطل.....
۱۶	تاریخچه‌ی حق و باطل.....
۱۸	فلسفه امتزاج حق و باطل در دنیا.....
۱۸	۱- باطل، لازمه‌ی نقصان بعضی از موجودات.....

۱۹	۲- ابتلاء و آزمایش
۲۰	کاربردها و مصادیق حق در عرف
۲۲	مصادیق حق و باطل در قرآن
۲۴	معیار سنجش حق و باطل
۲۵	مرز بین حق و باطل
۲۵	حق گرفتنی است یا دادنی؟
۲۷	فواید شناخت حق

بخش دوم: شناخت حق و باطل

۳۰	منظره‌ی حق و باطل در قرآن
۳۴	زبد چیست؟
۳۸	نمود داشتن باطل و اصیل بودن حق
۳۹	طفیلی بودن باطل و استقلال حق
۴۷	ممزوج کردن حق و باطل، سلاح دیگر منحرفان
۴۸	راه رسیدن به حق
۵۰	ارتباط حق و عدالت
۵۰	عدم سازگاری حق با هوای نفس
۵۲	غلبه ظاهری باطل و پیروزی نهایی حق
۵۴	حوادث خارجی و حقایق عالم غیب
۵۶	ویژگی‌های اهل حق و مقایسه آن با اهل باطل

بخش سوم: شاخص‌ها و معیارهای تشخیص حق از باطل

۶۰	شاخص‌ها و معیارهای تشخیص حق از باطل
۸۲	نتیجه‌گیری
۸۴	فهرست منابع

مقدمه

بسیاری از مردم با آن که از نظر عقلی رشد کرده‌اند ولی عوامل بسیار درونی و بیرونی به ایشان اجازه نمی‌دهد تا به سادگی حق را از باطل تشخیص دهند و در دام شبهات می‌افتند و باطل را حق گمان کرده و در مسیر آن گام بر می‌دارند. از این رو نیازمند وحی و پیامبرانی هستند که راه حق را به ایشان نشان دهند و آنان را به مسیر اصلی هدایت بخواند.

انسان با دستیابی به حق واقعی می‌تواند به ایمان واقعی امید به آینده بهتر و برتر که همان بهره‌گیری از امدادهای غیبی و استجاب دعا و نیایش از سوی خداوند و بهره‌مندی از آموزه‌های قرآنی و هدایتگری آن به سوی کمال و بصیرت دست یابد. از واژه‌های دیر آشنایی که در امور بسیاری به کار می‌رود حق و باطل است، راه حق، راه باطل، کار حق، کار باطل، دین حق، دین باطل، سخن حق، سخن باطل، عقیده حق، عقیده باطل، داوری حق، داوری باطل در قرآن کریم و روایات اهل بیت (علیه السلام) نیز این دو واژه فراوان به کار رفته، و گاهی مصادیق آن نیز ذکر شده است تا موضع خود را در این امور تعیین کنیم. یعنی به کدامین عمل یا فکر و سخن و ... روی آوریم و از کدامین، روی برتابیم و در مقابل آن قرار گیریم.

قرآن مجید، کامل‌ترین کتاب آسمانی است و همه حقایق لازم برای هدایت و سعادت بشر تا روز قیامت را در خود دارد، و بیانگر مصادیق حق و باطل و طریق رسیدن به حقایق و ارائه‌کننده ملاک و معیارهای حق و باطل است. از این رو با چنگ زدن به آن و رجوع به آیات آن می‌توان به حقایق بسیاری دست یافت و به بطلان امور فراوانی پی برد.

معیار همه چیز حقیقت و معیار حقیقت خود حقیقت است. هر کس طالب حق است ارزشمند است هر چند که به حق نرسد و هر کس در پی باطل است بی ارزش و بی اعتبار است.

با توجه به جریانات و رفتارهایی که در جامعه اتفاق می‌افتد بر آن شدیم تا تحقیقی درباره حق و باطل داشته باشیم تا اینکه بتوانیم در مسیر درست گام برداریم و ساختار این پژوهش از چهار بخش تشکیل شده است: ۱- بخش اول کلیات ۲- بخش دوم: شناخت حق و باطل ۳- بخش سوم: عوامل تشخیص حق و باطل است.

بخش اول:
کلیات

فصل اول:

طرحنامه

تعریف و تبیین موضوع

ما در این پژوهش می‌خواهیم با استفاده از قرآن و سایر منابع به شناخت حق و باطل برسیم. مسئله‌ی اصلی این تحقیق شناخت حق و باطل است که تعریف حق عبارت است از اینکه به هر کاری اختیاری که دارای هدفی مناسب باشد «کار حق» می‌گویند. چنانکه اگر کاری فاقد هدف عقلایی باشد و به یک غایت مطلوبی منتهی نشود کار باطل خواهد بود. سؤال‌هایی که در این تحقیق مطرح شده این است که چرا افراد دنبال باطل می‌روند؟ آیا شناخت کافی از حق و باطل ندارند؟ آیا به خاطر مصالح و منافع خود حق را کنار گذاشته و دنبال باطل می‌روند؟ و عامل شناخت و تشخیص حق و باطل چیست؟

اهمیت و ضرورت تحقیق

اهمیت و ضرورت تحقیق این است که با توجه به جریان‌ها و رفتارهایی که در زندگی خصوصی و اجتماعی ما رخ می‌دهد که حق و باطل با هم آمیخته و در بعضی مواقع توانایی شناخت و تمیز حق و باطل را از همدیگر نداریم. به همین علت خواسته‌ایم با این تحقیق به شناخت حق و باطل پی ببریم و موانع شناخت حق را بشناسیم تا اینکه همیشه و در همه حال فردی حق طلب و حق جو باشیم.

اهداف و فواید تحقیق

هدف از این نوشتار فهم دقیق معانی «حق و باطل»، ویژگی‌ها، صفات، معیارها و مصادیق آن دو و شیوه‌های راهیابی به حق مطلق و کمال نهایی از دیدگاه قرآن کریم است.

۱- در سایه شناخت و معرفت به حق و باطل است که انسان به سعادت دنیوی و اخروی نائل می‌شود. ۲- شناخت حق به انسان این امکان را می‌دهد تا از کوردلی بیرون آید و حقایق هستی را چنان که هست بشناسد و نهایت و غایت هر امری را بداند و در مسیر درست گام بردارد. ۳- انسان با دستیابی به حق واقعی می‌تواند به ایمان واقعی (امید به آینده بهتر و برتر همان) بهره‌گیری از امدادهای غیبی و استجابت دعا و نیایش از سوی خداوند و بهره‌مندی از آموزه‌های قرآنی و هدایتگری آن به سوی کمال و بصیرت دست یابد ۴- انسان وقتی حق را شناخت، می‌تواند به سادگی اهل باطل را بشناسد و هر چند که نقابی از حق بر چهره زده و در پس شبهات، خود را به وجود حق زنده نگه بدارند.

پیشینه‌ی موضوع تحقیق

در طول تاریخ همیشه حق و باطل با یکدیگر در حال جنگ بوده‌اند ولی نزاع بین حق و باطل از همان بدو خلقت شروع شده و تا آخر هم ادامه دارد ولی قرآن وعده پیروزی نهایی حق بر باطل را می‌دهد. و اما در مورد پیشینه‌ی بحث حق و باطل و عوامل تشخیص آن نوشته‌ای که به طور وسیع مبین حق و باطل و عوامل آن باشد یافت نشد. مباحثی که در این تحقیق درباره‌ی حق و باطل آورده شده از کتاب نبرد حق و باطل و مجموعه آثار استاد مطهری است که در بخش سوم این مطالب را گنجانده‌ام و اما اینکه کتابی به صورت کامل درباره‌ی حق و باطل نتوانسته‌ام پیدا کنم در این مورد با مشکل مواجه شده‌ام و کتابی که از آن بیشتر توانستم استفاده کنم کتاب نگاه قرآنی به حق و باطل نوشته‌ی حسن معلمی است که توانستم از عناوین و مطالب آن در بخش دوم استفاده کنم و همچنین

از پنج تفسیر در این تحقیق استفاده شده از جمله تفاسیری که بیشتر از مطالب آنها کمک گرفته‌ام تفسیر المیزان و نمونه که نویسنده آنها آقایان علامه طباطبایی و مکارم شیرازی می‌باشد. و اما با توجه به پراکنده بودن مطالب در کتاب‌های مختلف سعی کردم تا این مطالب را جمع آوری کرده و در این تحقیق بیاورم که انشاء الله مورد استفاده عزیزان قرار گرفته باشد تا در هنگام مواجهه با فتنه‌ها دچار ضلالت و گمراهی نشوند.

سوالات تحقیق

سوال اصلی: حق و باطل و عوامل تشخیص آنها چیست؟

سوالات فرعی:

۱- کاربردها و مصادیق حق چیست؟

۲- فواید شناخت حق چیست؟

۳- زبد چیست؟

۴- راه رسیدن به حق چه چیزی می‌باشد؟

۵- شاخص‌ها و معیارهای تشخیص حق از باطل چه چیزهایی می‌باشند؟

فرضیه‌ی تحقیق

انسان با شناخت صحیح از حق و باطل و عوامل آن به سعادت دنیوی و اخروی می‌رسد.

روش تحقیق

روش تحقیق، کتابخانه‌ای، توصیفی و بنیادی است و بیشتر از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است. به شیوه‌ی نقل مطالب از کتب که در بعضی از موارد همراه با تحلیل مختصری است. البته ناگفته نماند

در بعضی موارد هم نقل مطالب گاهی از شیوه‌های خلاصه نویسی یا گزینش مطالب مهم استفاده شده است. روش کتابخانه‌ای تحقیقی است که از طریق بررسی مدارک و اسناد و منابع و متون به دنبال دستیابی به هدف خود است، روش توصیفی تحقیقی است که فقط در سطح توصیف و تبیین موضوع انجام می‌شود و روش بنیادی، تحقیقی است که به قصد کشف حقایق بیشتر انجام می‌شود.

ساختار تحقیق

رساله حاضر در چهار بخش تنظیم شده است. بخش اول به بررسی کلیات پرداخته است. در بخش دوم به بررسی مفاهیم و مصادیق پرداخته‌ایم برای اینکه ما به شناخت حق و باطل دست پیدا کنیم باید از تعریف لغوی و اصطلاحی حق و باطل و مفاهیم و مصادیق آن آشنایی کامل داشته باشیم و در بخش سوم هم شناخت حق و باطل را مورد بحث و بررسی قرار داده‌ایم. در بخش شناخت حق و باطل آیات حق و باطل و راه رسیدن به حق و ویژگی‌های حق اهل حق و مقایسه آن با اهل باطل را آورده‌ایم. و اما بخش چهارم به عنوان بحث نهایی و اصلی رساله به تشخیص عوامل حق و باطل پرداخته شده در این بخش برای اینکه ما بتوانیم در همهٔ مراحل زندگی راه حق را بشناسیم به بررسی عوامل حق و باطل و تشخیص حق و باطل پرداخته‌ایم.

واژگان کلیدی تحقیق

حق: ثابت و واجب کردن امری یا چیزی، واقف شدن، بر حقیقت امری واقف شدن.^۱

باطل: ناچیز، ناحق و بی اثر، بیهوده و ضد حق است. باطل و ناحق آن چیزی است که در مقام

محض ثبات ندارد و در فعل و قول به کار می‌رود.^۲

^۱ - سید علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیه، چاپ ۱۳۷۸، جلد ۲-۱، صفحه ۱۵۸

^۲ - همان، صفحه ۲۰۰

عوامل: جمع علت.^۱

تشخیص: تمیز دادن و جدا کردن چیزی از چیز دیگر و معین کردن اینکه چه چیز و از چه نوع

است مانند تشخیص مرض در نزد پزشکان.^۲

محدودیت‌ها، مشکلات و موانع تحقیق

با توجه به اینکه این تحقیق به شکل کتابخانه‌ای و فردی صورت گرفته است البته با مشکلاتی از قبیل کمبود منابع دست اول و بسیاری کتب مورد نیاز مواجه بوده‌ام. در ضمن در این زمینه به پایان نامه خاصی نیز دست نیافته‌ام. تا به کمک آن بتوانم با آشنایی بیشتر به انجام پژوهش مبادرت ورزم. البته برخی مشکلات به لطف خداوند متعال و مراجعه به کتابخانه‌های الکترونیکی و مساعدت‌های استاد راهنما بر طرف شد که البته بسیار وقت گیر بود.

^۱ - حسن عمید، فرهنگ فارسی عمید، انتشارات امیرکبیر، چاپ ۱۳۸۲، صفحه ۴۵۸

^۲ - همان، صفحه ۵۷۸

فصل دوم :

مفاهيم

تعریف لغوی و اصطلاحی حق

حق، جمع آن حقوق و در لغت به معنای راست و درست، ثابت و ضد باطل، یقین و عدل، نصیب و بهره و کاری که احتمالاً واقع می‌شود تعبیر کرده‌اند. اصل حق به معنای مطابقت و موافقت است در قاموس، حق، ضد باطل، صدق، وجود ثابت و غیره آمده است.^۱

در اصطلاح حقوقی عرفی، حق عبارت است از سلطه و قدرت و امتیازی که از طرف قانون برای اشخاص شناخته می‌شود. لذا گفته شده است «قدرتی که از طرف قانون به شخصی داده شده حق نامیده می‌شود.»^۲ و یا «حق عبارت است از اقتداری که قانون به افراد می‌دهد تا عملی را انجام دهند.»

گفته شده که در فقه اهل سنت، و اصطلاح حقوقی حق تعریف نشده است.

اما در فقه شیعه تعاریف زیادی از حق به عمل آمده است. شیخ مرتضی انصاری حق را یک نحوه از سلطنت بر چیزی که متعلق به عین خارجی مثل حق تحجیر یا غیر عین از امور اعتباری مثل حق خیار و یا سلطنت متعلق بر اشخاص حق مثل قصاص می‌داند. مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی حق را نوعی از سلطنت نمی‌داند بلکه آن را اعتباری خاص می‌دانند که از آثار مخصوص آن سلطنت می‌باشد.

^۱ - علی اکبر، قرشی، قاموس قرآن، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۸، جلد ۱-۲، صفحه ۲۰۰

^۲ - علی اصغر، ذبیح زاده، عفو در قصاص، یاقوت، ۱۳۸۱، صفحه ۲۰

مرحوم نائینی حق را سلطنت بر شی می‌داند. لکن آن را مرتبه ضعیف‌تری از ملک، یعنی توانایی بر شی می‌داند.

بنابراین حق توانایی است که شارع برای انسان قائل شده یا آن را تجویز کرده است. هر حقی چهار جزء دارد: ۱- کسی که صاحب حق است. ۲- کسی که حق علیه اوست ۳- خود حق و توانایی ذکر شده ۴ مورد حق.^۱

حق و باطل از دیدگاه دانشمندان

اندیشه ورنان مسلمان نیز معانی خاصی را برای «حق» ارائه کرده‌اند. «فارابی» می‌نویسد: حق عبارت است از: ۱- سخن مطابق با واقع از آن جهت که واقع مطابق با خیر است؛ ۲- موجود حاصل بالفعل؛ ۳- موجودی که بطلان و عدم در او راه ندارد؛ از این رو فارابی خداوند معتال را به سه جهت حق می‌داند: به جهت واقعی که از آن خیر داده می‌شود، و نیز موجود بالفعل و موجودی که عدم و بطلان در او راه ندارد. براساس نظر ابن سینا، به مطلق موجود در خارج، و به موجود دائم، و نیز به سخن یا اعتقاد مطابق با واقع «حق» گفته می‌شود و واجب الوجود بالذات (خدای متعال) حق است و هر چه غیر او است به واسطه او حق است.

حق در سخن، یعنی که این سخن مطابق با واقع است. و مطابقت سخن با واقع، همان «صدق» است. علامه جعفری برای حق چند معنا را ذکر کرده، و هر کدام را مورد اشکال قرار داده است. او ابتدا می‌نویسد:

- ۱- حق عبارت است از هر واقعیتی که مطابق قانون باشد، بنابراین، باطل انحراف از قانون است.
- ۲- حق عبارت است از آن چه که شایسته پیروی است و باطل آن است که شایسته پیروی نیست.

^۱ - علی اصغر، ذبیح زاده، عفو در قصاص، یاقوت، ۱۳۸۱، صفحه ۲۰

۳- حق و حقیقت آن است که مفید به حال انسان‌ها باشد و هر چه که به حال انسان‌ها ضرر برساند باطل است.

۴- حق یعنی ثابت و باطل یعنی غیر ثابت.^۱

جمع بندی نهایی در باب معنای حق

به نظر می‌رسد معنای ثبوت و وجوب از معانی اصلی کلمه حق است و در بقیه موارد، همین معانی با عنایت خاص به کار رفته است؛ البته در مواردی ممکن است ثبوت بیشتر مورد عنایت باشد و در برخی دیگر وجوب و ضرورت مورد تأکید قرار گیرد.

حق در موارد حقوقی نیز همان معنای ثبوت و ضرورت را دارد؛ ولی ضرورت و ثبوتی متناسب با همان موارد. اگر کسی همچون مرحوم علامه طباطبایی، این امور را اعتباری دانست، ثبوت و ضرورت نیز اعتباری است؛ ولی اگر این امور نیز حقیقی و برگرفته از حقایق باشند، آن گاه ضرورت و ثبوت آنها نیز حقیقی است؛ چنان که حق هم همین است و در جای خود بحث شده.

قبول این معنا از حق (ثبوت و ضرورت)، در همه موارد در فهم آیات قرآن سهم به سزایی خواهد داشت.^۲

حق و مفاهیم مقابل آن

اکنون که حق شناخته شد به بیان فرق و ارتباط آن با مفاهیم مشابه می‌پردازیم:

الف) حق و ملک

فرق میان این دو مفهوم آن است که اصطلاح ملک در جایی استعمال می‌شود که انسان بتواند هرگونه استفاده‌ای از مملوک خود ببرد، چه استفاده حقیقی و تکوینی - مانند خوردن و آشامیدن - و

^۱ - حسن، معلمی، نگاهی قرآنی به حق و باطل، کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۴، جلد ۱، صفحه ۱۶

^۲ - همان، صفحه ۱۷

چه استفاده اعتباری مانند فروختن، واگذار کردن و بخشیدن. هرگز چنان نیست که مالک فقط حق یک یا دو یا چند نوع تصرف و استفاده نسبت به مملوک خود داشته باشد و مثلاً بتواند آن را بخورد ولی نتواند آن را ببخشد و یا بتواند در آن سکنی گزیند ولی نتواند آن را بفروشد. اما بر خلاف ملک «حق» همواره در مورد خاصی است؛ حق سکنی، حق شفعه و ... مثلاً کسی که - در معامله‌ای - حق خیار دارد هیچ گونه تصرف دیگری نمی‌تواند در معامله انجام دهد. حتی هنگامی که کسی نسبت به چیزی چند حق گوناگون دارد هر یک از آن حقوق، حق جداگانه‌ای است و از دیگر حقوق به کلی انفکاک دارد و هیچ حقی نیست که خود به خود سایر حقوق را به دنبال بیاورد.^۱

ب) حق و تکلیف

حق و تکلیف دو مفهوم متقابل و دو روی یک سکه‌اند؛ وقتی کسی حق دارد در ملک خودش هر گونه تصرفی بکند، پس دیگران مکلفند که در ملک او هیچ تصرفی نکنند. در نتیجه، حق و تکلیف متقابلاً جعل می‌شوند؛ یعنی هر جا حقی جعل می‌شود، حتماً تکلیفی نیز جعل شده است و بالعکس». البته ممکن است جعل صریح به یکی از این دو تعلق بگیرد اما به هر حال لازمه‌اش جعل آن دیگری هم هست. باید توجه داشت که حق اختیاری است و تکلیف الزامی، کسی که در موردی حق دارد می‌تواند از آن استفاده بکند یا نکند ولی دیگران تکلیف دارند که حق وی را محترم بشمارند و از این تکلیف گریزی ندارند.

ج) حق و حکم

نخست درباره «حکم» توضیحاتی می‌دهیم آنگاه به ارتباط آن با حق می‌پردازیم. حکم - در قلمرو حقوق لا اقل به دو معنی استعمال می‌شود:

^۱ - محمدتقی، مصباح یزدی، حقوق و سیاست در قرآن، مؤسسه آموزش و پژوهشی امام خمینی (ره)، جلد ۱، صفحه ۳۰

۱- گاهی حکم، معنای مصدری دارد و به معنای فرمان دادن و جعل و انشاء کردن به کار می‌رود و گاهی معنای اسم مصدری، می‌یابد، یعنی حاصل فرمان دادن (=فرمان) و حاصل جعل و انشاء کردن (=مجعول و منشاء).

۲- دومین معنای حکم، قضاوت (داوری کردن بین دو متخاصم است).

حکم در معنای اول اعم از حق - به معنای حقوقی است زیرا احکام وضعی و تکلیفی فراوانی هست که ناظر بر رفتار آدمیان نیست، قهراً از دایره حقوق خارج می‌شود. اما حکم به معنای دوم بخشی از حقوق (حقوق قضایی) را به خود اختصاص می‌دهد لذا جزئی از حقوق به شمار می‌آید. از این گذشته، حکم در معنای اول مفهومی نفسی است. و چنین نیست که فرمان و جعل و انشاء برای کسی و بر کس دیگری باشد ولی حق مفهومی ذوالاضافه است.^۱

حق و باطل

شناخت حق و باطل، که همان شناخت واقعیت‌ها از پندارها است، گاهی برای انسان چنان مشکل و پیچیده می‌شود، که حتماً باید سراغ نشانه‌ها رفت؛ و از نشانه‌ها، حقایق را از اوهام و حق را از باطل شناخت.

قرآن این نشانه‌ها را چنین بیان کرده است:

الف) «حق، همیشه مفید و سودمند است، همچون آب زلال که مایه‌ی حیات و زندگی است. اما باطل، بی‌فایده و بیهوده است؛ نه کف‌های روی آب هرگز کسی را سیراب می‌کنند و درختی را می‌رویاندند و نه کف‌هایی که در کوره‌های ذوب فلزات ظاهر می‌شود. می‌توان از آنها زینتی و یا وسیله‌ای برای زندگی ساخت، و اگر هم مصرفی داشته باشند، مصارف بسیار پست و بی‌ارزش‌اند که به حساب نمی‌آیند همانند صرف کردن خاشاک برای سوزاندن.

^۱ - محمدتقی، مصباح یزدی، حقوق و سیاست در قرآن، مؤسسه آموزش و پژوهشی امام خمینی (ره)، جلد ۱، ۱۳۷۹، صفحه

ب) باطل همواره مستکبر، بالانشین، پر سر و صدا، پر قال و غوغا؛ ولی تو خالی و بی محتوا است. اما حق، متواضع، کم سر و صدا، اهل علم، پر محتوا و سنگین وزن است.

ج) حق، همیشه متکی به نفس است؛ اما باطل از آبروی حق مدد می‌گیرد و سعی می‌کند خود را به لباس او درآورد و از حیثیت او استفاده کند، همان‌گونه که «هر دروغی از راست فروغ می‌گیرد» که اگر سخن راستی در جهان نبود، کسی هرگز دروغی را باور نمی‌کرد، و اگر جنس خالصی در جهان نبود، کسی فریب جنس قلابی را نمی‌خورد، بنابراین حتی دروغ، زودگذر باطل، آبروی و حیثیت موقت او به برکت حق است، اما حق همه جا متکی به خویشتن است و آبرو و اثر خویش.^۱

نتیجه: در قرآن انواع حق با مفاهیم متفاوت آورده شده اما بحث و منظور ما از حق که حق و باطل است، می‌باشد.^۲

^۱ - ناصر، مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، دارالکتب اسلامیة، ۱۳۷۸، جلد ۱۰، صفحه

^۲ - علی اکبر، قرشی، قاموس قرآن، دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۷۸، ۱۳۷۸، جلد ۱-۲، صفحه

تعریف لغوی و اصطلاحی باطل

باطل: ناچیز، ناحق، بی اثر، پوچ و بیهوده و ضد حق است.^۱

در اصطلاح: معمولاً از معنای حق، ضد آن یعنی باطل فهمیده می‌شود. صاحب مفردات گوید: باطل چیزی است که در مقام فحص ثبات ندارد و در فعل و قول و هر دو به کار می‌رود.

تاریخچه‌ی حق و باطل

قرآن در طول جنگ حق و باطل چقدر خوش بینانه نگاه می‌کند، می‌گوید: این نمود باطل شما را نترساند، این فراگیری باطل شما را مأیوس نکند زیرا سرانجام حق پیروز است، حق همیشه پیروز بوده است:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ»^۲

در طول تاریخ همیشه حق و باطل با یکدیگر در حال جنگ بوده‌اند ولی قرآن وعده پیروزی نهائی حق بر باطل را می‌دهد، آن چنان که همیشه نشانه‌ای از باطل باقی نماند و این را سرنوشت نهائی تاریخ می‌داند لذا توصیه می‌کند ایمان داشته باشید و غصه هیچ چیز را نخورید، «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا»^۳، ایمان داشته باشید که برتری مال شماست، از کمی خودتان و از زیادی آنها بیم نداشته باشید، از اسلحه و زور فراوانشان نترسید، فقط مجهز به ایمان و حقیقت باشید، مؤمن واقعی باشید، انسان واقعی باشید، اگر چنین شدید، پیروزی از آن شماست نکته دیگری که از این آیه استفاده می‌شود این است که این حرکت انقلابی برپایه نیروی حق و حق پرستی است، انقلابی است که از

^۱ - سیدعلی اکبر قرشی، قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیه، چاپ ۱۳۷۸، صفحه ۲۰۰

^۲ - سوره نور، آیه ۵۵

^۳ - سوره آل عمران، آیه ۱۳۹

نیروی حق برپا می‌شود نه انقلابی که بر پایه شکم باشد حق - پرستان را به دلیل حق پرستی نه شکم پرستی برمی‌انگیزیم.^۱

در قرآن آمده که نهضت قیام کنندگان به سود مستضعفین است، حالا ممکن است قیام کنندگان از خود مستضعفین باشند یا از غیر مستضعفین اگر مستضعف برای شکم مبارزه کند قرآن نمی‌پذیرد، اسلام چنین شخصی را رد می‌کند: «مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَىٰ مَالٍ يُصِيبُهُ أَوْ إِلَىٰ امْرَأَةٍ يُصِيبُهَا فَهَاجَرَتْهُ إِلَىٰ مَا يُهَاجِرُ إِلَيْهِ». پیامبر می‌گوید هر کس هجرت کند به طمع اینکه مالی به دست آورد یا زنی را اسیر کند و بعد با او ازدواج نماید، اسلام چنین هجرتی را قبول ندارد هر کس به سوی خدا و رسول هجرت می‌کند باید منتظر اجر و پاداش الهی باشد اسلام می‌مستضعفین را نجات می‌دهد نه افرادی را که شکمشان را سیر می‌کنند.

ما فوجی از ایمان و حق پرستی به حرکت در می‌آوریم، «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ»^۲.

یعنی از حق یک نیروی انقلابی می‌سازیم، آن را بر باطل می‌افکنیم. این نیروی انقلابی است که خودش را مثل گلوله به قلب دشمن می‌زند «بالحق» یعنی با نیروی حق، با اهل حق، از حق گلوله‌ای می‌سازیم و این گلوله را محکم به مغز باطل می‌زنیم تا مغزش متلاشی شود، پس ناگهان می‌بینی که باطل بر افتاد و چیزی هم نبود، فقط هیکلی بود که از او می‌ترسیدی «فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» قرآن نمی‌گوید که باطل بعدا زهوق پیدا می‌کند، می‌گوید باطل چیز زاهقی است، باطل اصلا رفتنی است.^۳

^۱ - مرتضی، مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، جلد ۳، انتشارات صدرا، ۱۳۷۸

^۲ - سوره انبیاء، آیه ۱۸

^۳ - مرتضی، مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، جلد ۳، انتشارات صدرا، ۱۳۷۸

فلسفه امتزاج حق و باطل در دنیا

ظرف دنیا ظرفی است که حق و باطل در آن مختلط و در هم آمیخته است و امکان ظهور حق محض با همه آثار و خواصش جدای از باطل وجود ندارد، از این هیچ حقی جلوه نمی‌کند مگر آنکه با باطلی در آمیخته شود و لیس و شکی در آن راه یابد.

براساس آیات قرآن و نیز اقوال مفسران، مهمترین فلسفه وجودی حق و باطل در دنیا موارد زیر می‌باشد:

۱- باطل، لازمه‌ی نقصان بعضی از موجودات

آنچه خداوند از میان حق و باطل بالاصاله بدان استناد می‌کند، حق است، نه باطل، چنانکه فرمود:

«الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ»^۱ (حق از جانب پروردگار توست ...) و نیز فرمود: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا...»^۲ (و آسمان و زمین و آنچه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم ...)

و اما باطل را از آن جهت که باطل است هیچ وقت به خود نسبت نمی‌دهند، بلکه آن را لازمه‌ی نقص بعضی از موجودات، هنگام مقایسه با موجودی کاملتر معرفی می‌کند. خداوند متعال هر جا باطل را نسبت داده آن را منسوب به اذن خود کرده، به این معنا که مثلاً اگر زمینی شوره زار و شفاف خلق کرده که بیننده از دیدن او فوراً به خیال آب بیافتد و همین خود تحقق سراب است که تحقق خیالی و باطل است. از همین جا روشن می‌شود که هیچ چیز در عالم موجود نیست مگر آنکه در آن شائبه‌ای از بطلان هست مگر وجود خدای متعال که حق محض است و هیچ بطلانی با او آمیخته نیست و بطلان بدو راه ندارد و چنانکه فرمود: «... أَنْ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ»^۳ که خدا همان حقیقت آشکار است.

^۱ - سوره بقره، آیه ۱۴۷

^۲ - سوره ص، آیه ۲۷

^۳ - سوره نور، آیه ۲۵

همچنین روشن می‌شود که عالم خلقت با همه‌ی نظامی که در آن هست از امتزاج حق و باطل پدید آمده، چنانکه خدای تعالی امر خلقت را چنین مثل زده «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ...»^۱

۲- ابتلاء و آزمایش

یکی از سنت‌های الهی سنت ابتلاء و آزمایش است. خداوند متعال برای شکوفا کردن استعدادهای نهفته (و از قوه به فعل رساندن آنها) و در نتیجه پرورش دادن بندگان، آنان را مورد آزمایش قرار می‌دهد. یعنی همانگونه که فولاد را برای استحکام بیشتر در کوره می‌گدازند تا به اصطلاح آبدیده شود، آدم را نیز در کوره حوادث سخت پرورش می‌دهد تا مقاوم گردد.

ظرف دنیا ظرف امتحان است و امتحان از کسی به عمل می‌آید که اختیار داشته باشد، نه اینکه مانند سایر موجودات طبیعی، آثار و حرکاتش جبری و طبیعی باشد و اختیار نیز هنگامی معنی دارد که خلط میان حق و باطل و خیر و شر ممکن باشد، به نحوی که انسان‌ها خود را در سر دو راهی‌ها ببینند و از آثار خیر و شر پی به خود آنها ببرند، آنگاه از دو راه سعادت و شقاوت، هر کدام را که می‌خواهند اختیار کنند.

بنابراین طبیعت این دنیا آمیزش و اختلاط حق و باطل است، در حالی که طبیعت رستاخیز، جدایی این دو از یکدیگر می‌باشد و به همین دلیل یکی از نام‌های قیامت در قرآن مجید که بارها تکرار شده «یوم الفصل» است.^۲

^۱ - سوره رعد، آیه ۱۷

^۲ - سایت www.rasekhon.ir خرداد ۱۳۹۱

کاربردها و مصادیق حق در عرف

واژه «حق» نزد عرف و عقلا کاربردهای متفاوتی دارد که عبارتند از:^۱

۱- معرفت و اعتقاد حق: معرفت و اعتقادی است که در خارج با عالم واقع مطابق باشد. به عبارت دیگر، علم حاکی و حکایت کننده و همچون آینه نمایش دهنده است. اگر این نمایش و حکایت، مطابق با واقع باشد، معرفت و اعتقاد حقیقی و حق است، و اگر آن چه حکایت شده، با واقع مطابق نباشد، آن اعتقاد باطل است.

۲- سخن حق: سخنی است که در خارج با عالم واقع مطابق باشد و اگر مطابق نبود، سخن دروغ است.

۳- راه و طریق حق: راهی است که انسان را به مطلوب حقیقی و مقصد نهایی برساند که مقصد و مطلوب او کمال نهایی و در نتیجه قرب الهی است.

۴- فعل حق: فعلی است که فاعل را به هدف مطلوبش برساند یا فعلی که از روی حکمت و مصلحت صادر شده باشد.

۵- حکومت حق: حکومتی است که براساس مقررات عادلانه و مطابق با نیازهای واقعی و حقیقی انسان تنظیم شده باشد و به اجرا در آید، و چون عادلانه‌ترین قوانین که با نیازهای فطری و کمال حقیقی انسان منطبق باشد، قوانین الهی است، حق‌ترین حکومت حکومت دینی است، به ویژه اگر براساس کامل‌ترین دین که دین اسلام است، تنظیم شده باشد.

۶- هدف حق: هدفی است که با ساختار وجودی چیزی که به سمت آن هدف حرکت می‌کند، متناسب باشد؛ به طور مثال، قرب الهی برای انسان هدف حق است؛ زیرا کمال مطلوب و حقیقی انسان قرب الهی است.

^۱ - حسن، معلمی، نگاهی قرآنی به حق و باطل، کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۴، صفحه ۱۹

- ۷- نظام حق: نظامی است که اجزای آن به گونه‌ای با هم مرتبط باشند که بیشترین سود و خیر بر آن مترتب شود و به همه یا بیشتر هدف‌های مورد نظر فاعل آن بیانجامد؛
- برای مثال، نظم موجود هستی، نظام حق است؛ زیرا صرف نظر از این که از حق صادر شده، به گونه‌ای است که بیشترین خیر ممکن بر او مترتب است و غایت و هدف‌های مورد نظر فاعل آن نیز تحقق بخشیده می‌شود.
- ۸- اهل حق: کسانی‌اند که حق را می‌فهمند و به آن معتقدند و براساس آن عمل می‌کنند.
- ۹- منطق حق: روشی است برای اندیشیدن که انسان را به حقایق هستی و واقعیات آشنا کند، نه این که خود حجابی برای رسیدن به حقایق باشد.
- ۱۰- کتاب حق: کتابی است که مطالب و مطالعه آن در مسیر فهم حقایقی باشد که برای انسان ضرورت دارد. به طور مثال، قرآن مجید، کتاب حق است، زیرا حقایق لازم و ضروری برای رسیدن به کمال نهایی انسان را بیان می‌کند.
- ۱۱- وجود حق: وجودی است که هستی او ضرورت دارد، یعنی وجود واجب، خواه «واجب بالذات» و خواه «واجب بالغیر» باشد.
- ۱۲- قانون حق: قانونی عادلانه و منطبق بر نیازهای حقیقی و فطری انسان است که اجرای آن رشد و شکوفایی انسانیت انسان را در پی داشته باشد.
- ۱۳- داوری حق: داوری و حکمی است که در آن، حق به صاحب حق برسد و عدالت در آن رعایت شود و ستمگر و متجاوز، به سزای متناسب با ستم و جرم خود برسد.
- ۱۴- امام حق: پیشوا و رهبری است که انسان‌ها را به سوی کمال مطلوب و نهایی انسان هدایت کند.

مصادیق حق و باطل در قرآن

دانستیم که معیار حق، خدا است، پس آنچه در ارتباط با او است و آنچه را که خدا به آن حکم کند حق است و هیچ نیست. «وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ...»^۱ یعنی خدا به حق داوری می‌کند، ولی کسانی که سوای او را به خدایی می‌خوانند به چیزی حکم نمی‌کنند. با توجه به چنین معیارهایی برخی از مصادیق حق و باطل عبارتند از:

۱- توحید مظهر حق، و شرک مظهر باطل است: «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ...»^۲ یعنی: خواندن راستین، تنها خاص اوست. آنان که جز او را می‌خوانند هیچ پاسخشان نمی‌گویند. که در این آیه‌ی شریفه، منظور از «دَعْوَةُ الْحَقِّ» کلمه‌ی اخلاص «لا اله الا الله» می‌باشد، و در مقابل آن دعای خیر خدا، به صورت مستقل از اوست که شرک و باطل است.

۲- پیامبران و فرستادگان خداوند، بر حق‌اند و در مقابل، اقوامی که به مجادله و تکذیب ایشان پرداختند باطل می‌باشند و این همان تقابل دو جامعه‌ی توحیدی و شرک‌آلود است که می‌فرماید «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ...»^۳ یعنی پیش از ایشان بودند پیامبرشان را تکذیب کردند. و هر امتی آهنگ آن کرد که پیامبرش را بگیرد و به باطل به ستیزه برخاست تا حق را از میان بردارد.

۳- ایمان، مظهر حق و کفر، مظهر باطل است و این شمشیر بر حق، ایمان است که بر فرق کفر باطل می‌خورد و می‌شکافد و از بین می‌برد، گرچه که باطل جولانی دارد. «بَلْ تَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى

۱ - سوره غافر، آیه ۲۰

۲ - سوره رعد، آیه ۱۴

۳ - سوره غافر، آیه ۵

الْبَاطِلِ...»^۱ یعنی بلکه حق را بر سر باطل می‌زنیم و چون شمشیر حق به مغز سر باطل رسد، دیگر

قابل علاج نیست. «فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» یعنی پس باطل نابود شونده است.^۲

۴- کتب مکاتب الهی از مصادیق حق و کتاب‌های دست نویس مکتب‌های بشری دنیاگرایان، باطل است. «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^۳ یعنی ای اهل کتاب با آنکه از حقیقت آگاهید، چرا حق را به باطل می‌آمیزید و حقیقت را کتمان می‌کنید.

پس گاهی سازندگان مکاتب بشری و دنیاگرایان، برخی سخنان حق را گرفته و با افکار باطل خود می‌آمیزند تا اباطیل به هم آمیخته شوند و راه از بی راهه مشخص نباشد و از این جا نیاز به فهم و شناخت معیار حق معلوم می‌شود.

۵- قیامت از دیگر مصادیق حق است. در حق بودن جزا آیه‌ی شریفه‌ی زیر مبین است: «يَوْمَئِذٍ يُؤْفِكِهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ»^۴ یعنی آن روز که خدا جزای واقعی ایشان را به تمامی بدهد و بدانند که تنها خدا حقیقت آشکار است.

در حق بودن روز یامت همین بس که قرآن کریم می‌فرماید: «ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَيَّ رَبًّا مَبَآءًا»^۵ یعنی آن روز حق است هر که بخواهد راهی به سوی پروردگارش بر می‌گزیند.

و در حق بودن وعید می‌فرماید: «وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ»^۶ یعنی روزی را به یاد آور که کافران را بر آتش عرضه می‌دارند (و به آنها گفته می‌شود): آیا این حق نیست؟ می‌گویند: چرا به پروردگارتان سوگند (که حق است).

^۱ - سوره انبیاء، آیه ۱۸

^۲ - مزگان سرشار، ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها، انتشارات سوشیا، ۱۳۸۲، صفحه ۳۹-۳۸

^۳ - سوره آل عمران، آیه ۷۱

^۴ - سوره نور، آیه ۲۵

^۵ - سوره نباء، آیه ۳۹

^۶ - سوره الاحقاف، آیه ۳۴

همان گونه که ما نیز در زیارت «آل یاسین» می‌خوانیم: «وَأَشْهَدُ أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَأَنَّ نَاكِرًا وَنَكِيرًا حَقٌّ وَأَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ وَالْبُعْثَ حَقٌّ وَأَنَّ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَالْمِرْصَادَ حَقٌّ وَالْمِيزَانَ حَقٌّ وَالْحَشْرَ حَقٌّ وَالْحِسَابَ حَقٌّ وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ وَالْوَعْدَ وَالْوَعْدَ بِهِمَا حَقٌّ...»

از سوی دیگر خداوند سبحان می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^۱ یعنی ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آندوست به بازیچه نیافریدیم. ما فقط آن دو را به حق آفریده‌ایم ولی بیشتر از این نمی‌دانند..

با توجه به آیات شریفه‌ی فوق، دیده می‌شود که «لا عین» در مقابل «الحق» قرار گرفته است. و از آن جایی که آنچه هدف دار نیست، لغو و بازیچه است. پس منظور از حق در آیه‌ی شریفه هدف‌مند بودن عالم خلقت است. از طرفی آنچه لغو است موجب غفلت و نسیان می‌شود و در مقابل هدف‌مند بودن باعث تذکر و بیداری می‌گردد که همان حق است.

معیار سنجش حق و باطل

باید دید که محور سنجش در قرآن کریم چیست؟

چنان چه در قرآن کریم آمده خداوند حق است. از طرفی می‌فرماید: «وَالْوِزْنَ يُؤْمِدُ الْحَقُّ...»^۲ یعنی وزن در روز قیامت حق است.

از این رو می‌توان گفت که در قیامت پرونده اعمال را با خداوند می‌سنجند، تا معلوم گردد که اعمال تا چه حد خدایی هستند، اگر کسی موازینش سبک باشد، مصداق شریفه‌ی «خَسِرَ أَنْفُسَهُمْ» می‌باشد. یعنی به خود زیان رسانیده است و هر که موازینش سنگین باشد، هم او رستگار است. پس هیچ معیار دیگری دارای وزن نیست.

^۱ - سوره الدخان، آیه ۳۸-۳۹

^۲ - سوره اعراف، آیه ۸

بنابراین در تفکر توحیدی حق، خدا است. معیار ارزش خدا است و جدای از خدا بی ارزش است و باطل.

مرز بین حق و باطل

حال که فهمیدیم معیار ارزش خدا است، باید بدانیم که اگر این معیار کم شود گرایش به شرک حاصل می‌شود و آن نیز چیزی جز گمراهی و ضلالت در پی ندارد، و این است مرز بین حق و باطل. همچنان که خدای سبحان می‌فرماید: «... أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِّنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا...»^۱ یعنی آیا به باطل ایمان می‌آورند و نعمت خدا را انکار می‌کنند؟ و آنها سوای خدا چیزهایی را می‌پرستند که هیچ رزقی را برای آنها از آسمان‌ها و زمین در اختیار ندارند. نتیجه اینکه دعای حق مخصوص خدا است، و آنان که جز خدا را می‌خوانند، به جایی نمی‌رسند. مانند کسی که دست‌های خود را به سوی آب دراز کند تا به دهانش برسد. لکن نمی‌رسد می‌مانند. پس دعای غیرخدا مستقل از او جز در گمراهی نیست.^۲

حق گرفتنی است یا دادنی؟

فرنگیها می‌گویند: حق گرفتنی است. این خودش مسئله‌ای است که آیا حق گرفتنی است یا دادنی؟ یعنی آیا حق، چیزی است که انسانها به میل خودشان آن را به ذیحقها می‌دهند یا حق چیزی است که ذیحق باید بگیرد؟ بعضی مکتبها براین اساس است که حق دادنی است، یعنی آن حقی را که ظالم گرفته است، باید پس بدهد. اگر نداد دیگر نداده است، چون حق دادنی است نه گرفتنی. مسیحیت براین اساس درست شده که: به ظالم می‌گوئیم حق را به تو بدهد، تو کاری با او نداشته

^۱ - سوره النحل، آیه ۷۳-۷۲

^۲ - مؤگان سرشار، ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها، انتشارات سوشیا، ۱۳۸۲، صفحه ۳۷-۳۶

باش. ای کسی که حقت پایمال شده است! توصیه می‌کنیم، خواهش می‌کنیم تا حق را به تو بدهند، مبدا یک وقت خودت برای گرفتن حق قیام کنی که این برخلاف شأن انسانیت و اخلاق است. از نظر اینها حق دادنی است.

یک عده می‌گویند: حق فقط گرفتنی است. مگر ممکن است انسانی که حقی را خورده است بیاید و به یک شکلی آن حق را بدهد؟ یعنی اینها منکر عاطفه و انسانیت و وجدان انسانی هستند. از نظر اسلام، حق هم گرفتنی است و هم دادنی، یعنی از دو جبهه باید برای استیفای حق مبارزه کرد که مکتب اسلام بر همین اساس است. اسلام آن کسی را که حق را ربوده است با تعلیم و تربیت خودش، آماده پس دادن می‌کند و کرده است ولی به این قناعت نمی‌کند، در عین حال به آن کسی که حقش ربوده شده است می‌گوید حق گرفتنی است، تو هم باید برای حق خودت قیام کنی و حق خودت را بگیری.

جمله‌ای است که علی (ع) در نامه معروف خودشان به مالک اشتر، از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند، می‌فرماید: «فانی سمعت رسول الله (صلی الله علیه و آله) يقول فی غیر موطن: لئن تقدس امة حتى یؤخذ للضعیف حقه من القوی غیر متتبع»

هیچ امت و قومی به مقام قداست و تقدیس و به تعبیر ما به مقام ترقی و رقاء نمی‌رسد مگر آنکه قبلا این مرحله را گذرانده باشد که ضعیف در مقابل قوی بایستد و حق خود را مطالبه کند، بدون آنکه زبانش به لکنتی بیفتد. یعنی اسلام آن ضعیفی را که حق خود را نمی‌تواند مطالبه کند، به رسمیت نمی‌شناسد. جامعه‌ای که در آن، ضعفا آنقدر ضعیف النفس باشند که نتوانند حقوق خود را مطالبه کنند، یک جامعه اسلامی نیست.^۱

^۱ - مرتضی مطهری، انسان کامل، انتشارات صدرا، چاپ ۴۳، ۱۳۸۸، صفحه ۲۳۶

فواید شناخت حق

شناخت حق به انسان این امکان را می‌دهد تا از کوردلی بیرون آید و حقایق هستی را چنان که هست بشناسد و نهایت و غایت هر امری را بداند و در مسیر درست گام بردارد. اهل بصیرت همانند کسی است که در دره‌ها و دامنه کوه‌ها غرق در جزئیات است ولی با توجه به این که نهایت و غایت سیر و حرکت خویش را می‌بیند و در آن مسیر گام برمی‌دارد، هرگز جزئیات، وی را فریب نمی‌دهد و از اصل غایت و هدف باز نمی‌ماند؛ ضمن این که هدف غایی را به شکل وضوح می‌بیند.

انسان وقتی حق را شناخت، می‌تواند به سادگی اهل باطل را بشناسد، هر چند که نقابی از حق بر چهره زده و در پس شبهات، خود را به وجود حقی زنده نگه بدارند. امیرمومنان علی(ع) می‌فرماید: «ان الحق و الباطل لا یعرفان باقدار الرجال، اعرف الحق تعرف اهل، و اعرف الباطل تعرف اهله» به درستی که حق و باطل را با قدر و شخصیت افراد نمی‌توان شناخت. اول حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی و باطل را نیز بشناس، اهل آن برایت آشکار می‌گردد.

از آن جایی که بسیاری از مردم در دام شخصیت پرستی گرفتار می‌شوند، خداوند از مردم می‌خواهد به جای آن که به منزلت اشخاص توجه کنند، به حق تمسک جویند تا براساس آن، اشخاص را بشناسند و بدانند که آیا در جبهه حق هستند یا در جبهه باطل می‌جنگند. از این رو می‌فرماید اشخاص، نباید مقیاس حق و باطل قرار گیرند. این حق و باطل است که باید مقیاس اشخاص و شخصیت آنان باشد.

از نظر اسلام، معیار همه چیز، حقیقت و معیار حقیقت، خود حقیقت است. هرکس طالب حق است، ارزشمند است؛ هر چند که به حق نرسد و هرکس در پی باطل است بی ارزش و بی اعتبار است. به همین جهت امیرمومنان (ع) به عنوان وصیتی که باید پس از خودش به مرحله اجرا درآید، فرمود: «لا تقتلوا الخوارج من بعدی نلیس من طلب الحق فاخطاه کمن طلب الباطل فادرکه»؛ پس از من خوارج

را نکشید؛ چرا که کسی که طالب حق بود و در راه رسیدن به حق به خطا رفت، مانند کسی نیست که

طالب باطل بود و به باطل دست یافت. (نهج البلاغه، خطبه ۵۹)^۱

^۱ - سایت www.google.com اردیبهشت ۱۳۹۱

بخش دوم:

شناخت حق و باطل

منظره‌ی حق و باطل در قرآن

با توجه به بررسی‌های انجام شده حدود ۳۰۷ آیه در مورد حق و باطل در قرآن آمده است. اما آیاتی که در رابطه با حق و باطل مصطلح در این تحقیق به کار رفته ۱۴ آیه است که در این بخش از دیدگاه تفاسیر مختلف آیات حق و باطل مورد بررسی قرار گرفته است.

آیات قرآن در زمینه حق و باطل مورد دقت و تفسیر و توجه قرار می‌گیرد.

در آغاز بحث مطلبی درباره «بسم الله الرحمن الرحيم» بیان می‌شود که رحمانیت خدا اصالت دارد، قهر و جباریت و غضب و انتقام هم که از صفات الهی است اسماء تبعی هستند و از لطف او ناشی می‌شوند. در این دید عالی جز «الله» و رحمانیت و رحیمیت او چیزی وجود ندارد هر چه هست خیر است، کمال است، شر و نقص و عدم، اموری اعتباری و تبعی و نسبی هستند.

در نظام هستی، غیر غالب است، حق اصیل است و باطل هم اگر پیدا شد محکوم و غیر اصیل و نابود شدنی است و آنچه پایدار می‌ماند حق است.^۱

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ^۲

وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ^۳

^۱ - مرتضی مطهری، مجموعه آثار استاد مطهری، صدا، ۱۳۷۸، جلد ۳، صفحه ۴۲۹

^۲ - سوره قصص، آیه ۸۸

^۳ - سوره الرحمن، آیه ۲۷

با توجه به سوره‌ی اسراء در تفسیر نمونه این طور آمده که انجام حق پیروز است و باطل به طور قطع نابود شدنی است. باطل صولت و دولتی دارد. رعد و برقی می‌زند؛ کرّ و فرّی نشان می‌دهد. ولی عمرش کوتاه است و سرانجام به درّه‌ی نیستی سقوط می‌کند.^۱ و به گفته‌ی قرآن همچون، کف‌های روی آب چشمکی می‌زند، غوغایی می‌کند و خاموش می‌گردد، و آب که مایه‌ی حیات است می‌ماند^۲ و اما آیه‌ی جاء الحق و زهق الباطل، به قیام حضرت مهدی (عج) تفسیر شده است امام باقر فرمودند، مفهوم این سخن الهی این است که اذا قام القائمُ ذَهَبَتْ دَوْلَةُ الْبَاطِلِ هنگامی که امام قائم قیام کند دولت باطل برچیده می‌شود.

در روایت دیگری می‌خوانیم: حضرت مهدی به هنگام تولد بر بازویش این جمله نقش بسته بود جاء الحق و زهق الباطل مسلماً مفهوم این حدیث منحصر به ساختن معنی وسیع آیه به این مصداق نیست بلکه قیام مهدی از روشن‌ترین مصداق‌های آن است که نتیجه‌اش پیروزی نهایی حق بر باطل در سراسر جهان می‌باشد.^۳

آیه بعد در رابطه با حق و باطل آمده آیه ولا تلبسوا الحق بالباطل «حق را با باطل نیامیزید» تا مردم به اشتباه بیفتند.

در قرآن آیه دیگری داریم که خداوند کتمان حق را نهی کرده و می‌گوید: حق را مکتوم ندارید در حالیکه شما می‌دانید و آگاهید. کتمان حق، جرم و گناه است. و هم آمیختن حق و باطل که هر دو از نظر نتیجه یکسان می‌باشند، حق را بگوئید هر چند به زیان شما باشد و باطل را با آن نیامیزید هر چند منافع زودگذرتان به خطر بیفتند.

^۱ - ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، دارالکتب اسلامی، ۱۳۷۸، جلد ۱۰، صفحه ۲۶۰

^۲ - همان، صفحه ۲۶۱

^۳ - همان، صفحه ۲۰۹-۲۰۸

در آیه ۴۹ سبأ که بگو حق آمد و از باطل در برابر آن کاری ساخته نیست نه کار تازه‌ای می‌تواند انجام دهد و نه برنامه گذشته را تجدید کند و به این ترتیب در برابر حق هیچگونه نقشی نخواهد داشت نه یک نقش جدید و آغازگر و نه یک نقش تکرراری چرا که نقشه‌هایش نقش بر آب است و درست به همین دلیل نمی‌تواند نور حق را بپوشاند و اثر آن را از خاطره‌ها بزدايد. گرچه بعضی مفسران خواسته‌اند حق و باطل را در این آیه در مصداقهای محدودی محصور کنند ولی پیداست که مفهوم آن دو وسیع و گسترده است قرآن وحی الهی، و تعلیمات اسلام هم در مفهوم حق جمع است و شرک و کفر و ضلالت، ظلم و گناه و وسوسه‌های شیطانی همه در معنای باطل درج است.^۱

و از دیگر آیاتی که در رابطه با حق و باطل است آیه ۱۷ سوره رعد می‌باشد که از تفاسیر مختلف در رابطه با این آیه بحث شده است. آیه: *أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ... كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ.*^۲

در تفسیر نمونه آمده روش قرآن به عنوان یک کتاب تعلیم و تربیت، متکی به مسائل عینی است. برای نزدیک ساختن مفاهیم پیچیده به ذهن انگشت روی مثل‌های حسی جالب و زیبا در زندگی روزمره مردم می‌گذارد. در اینجا نیز برای مجسم ساختن حقایقی درباره‌ی آیه حق و باطل مثل بسیار رسایی را بیان می‌کند.^۳

خداوند در آیه نخست می‌فرماید که از آسمان آبی را فرو فرستاده است آبی حیاتبخش و زندگی‌آفرین. و سرچشمه نمو و حرکت است در این هنگام دره‌ها و گودال‌ها و نهرهای روی زمین هر کدام به اندازه گنجایش و وسعت خود بخشی از این آب را پذیرا می‌شوند.

جویبارهای کوچک دست به دست هم می‌دهند و نهرهایی به وجود می‌آورند، نهرها به هم می‌پیوندند و سیلاب عظیمی از دامنه‌ی کوهسار سرازیر می‌گردد، آبها از سر و دوش هم بالا می‌روند و

^۱ - ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، دارالکتب اسلامی، ۱۳۷۸، جلد ۱۰، صفحه ۱۴۷۰

^۲ - سوره رعد، آیه ۱۷

^۳ - ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، دارالکتب اسلامی، ۱۳۷۸، جلد ۱۰، صفحه ۱۶۴

هر چه را بر سر راه خود ببینند بر می‌دارند و مرتباً بر یکدیگر کوبیده می‌شوند. و در این هنگام کف‌ها از بالای امواج ظاهر می‌شوند، آنچنان که قرآن می‌گوید (سیلاب) کف‌هایی را بر بالای خود حمل می‌کنند.

پیدایش کف‌ها منحصر به نزول باران نیست بلکه در فلزاتی است که به وسیله‌ی آتش ذوب می‌شوند تا از آن زینت آلات یا وسایل زندگی بسازند آنها نیز کف‌هایی مانند کف‌های آب دارند. قرآن از بیان این مثال که به صورت وسیع و گسترده، نه تنها در مورد آب، که در مورد همه‌ی فلزات، چه آنها که زینتی هستند و چه آنها که وسایل زندگی را از آن می‌سازند، بیان می‌کند و این طور نتیجه‌گیری می‌کند و چنین می‌فرماید اینگونه خداوند برای حق و باطل مثال می‌زند! و اما کف‌های بیهوده و تهی که همیشه بالای آب هستند و هنری ندارند باید به کناری ریخته شوند و اما آب خاموش و بی‌سر و صدای متواضع و مفید و سودمند می‌ماند و اگر روی زمین هم نماند در اعماق زمین نفوذ می‌کند و چیزی نمی‌گذرد که به صورت، چشمه‌سارها و قنات‌ها و چاه‌ها سر از زمین بر می‌دارد، تشنه‌کامان را سیراب می‌کند درختان را بارور، و گل‌ها را شکفته و میوه‌ها را رسیده و به همه چیز سر و سامان می‌دهد.^۱

در این مثال پر معنی که الفاظ و عبارات موزونی ادا شده و منظره‌ی حق و باطل را به عالیترین صورتی ترسیم کرده حقایق فراوانی نهفته است که در اینجا به قسمتی از آن اشاره می‌کنیم:

۱- شناخت حق و باطل که همان شناخت واقعیت‌ها از پندارها است، گاهی برای انسان چنان مشکل و پیچیده می‌شود، که حتماً باید سراغ نشانه‌ی رفت و از نشانه‌ها، حقایق را از اوهام، و حق را از باطل شناخت.

قرآن در این مثال نشانه‌ها را چنین بیان کرده است:

^۱ - ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، دارالکتب اسلامی، ۱۳۷۸، جلد ۱۰، صفحه ۱۶۶-۱۶۷

الف) حق همیشه مفید و سودمند است، چون آب زلال که مایهٔ حیات و زندگی است، اما باطل بیهوده و بی فایده است، نه کفهای روی آب هرگز کسی را سیراب می‌کنند و درختی را می‌رویاند، و نه کفهایی که در کوره‌های ذوب فلزات ظاهر می‌شود. می‌توان از آنها زینتی و یا وسیله‌ای برای زندگی ساخت، و اگر هم مصرفی داشته باشند، مصارف بسیار پست و بی ارزشند که به حساب نمی‌آیند، همانند صرف کردن خاشاک برای سوزاندن.^۱

باطل همواره مستکبر، بالا نشین، پر سر و صدا، پر قال و غوغا ولی توخالی و بی محتوا است، اما حق متواضع، کم سر و صدا، اهل عمل و پر محتوا و سنگین وزن است.

ب) حق همیشه متکی به نفس است، اما باطل از آبروی حق مدد می‌گیرد و سعی می‌کند خود را به لباس او در آورد و از حیثیت او استفاده کند، همانگونه «هر دروغی از راست فروغ می‌گیرد»، که اگر سخن راستی در جهان نبود، کسی هرگز دروغی را باور نمی‌کرد، و اگر جنس خالصی در جهان نبود، کسی فریب جنس قلابی را نمی‌خورد، بنابراین حتی فروغ زودگذر باطل و آبرو و حیثیت موقت او به برکت حق است، اما حق همیشه متکی به خویشتن است و آبرو و اثر خویش.

زبد چیست؟

زبد معنای کفهای روی آب و یا هرگونه کف می‌باشد و می‌دانیم آب لال کمتر کف به روی آن آشکار می‌گردد چرا که کفها به خاطر آلوده شدن آب به اجسام خارجی می‌باشد، و از اینجا روشن می‌شود که اگر حق به صفا و پاکی اصلی باقی بماند هرگز کفهای باطل اطراف آن آشکار نمی‌گردد، اما هنگامی که حق بر اثر برخورد به محیط‌های آلوده رنگ محیط را به خود گرفت، و حقیقت باخراشه، و درستی یا نادرستی و پاکی یا ناپاکی آمیخته شد، کفهای باطل در کنار آن آشکار می‌شوند.

^۱ - ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، دارالکتب اسلامی، ۱۳۷۸، جلد ۱۰، صفحه ۱۶۷

این همان چیزی است که علی (ع) در نهج البلاغه به آن اشاره فرموده آنجا می‌گوید: «لوان الباطل
خلص من مزاج الحق لم يخف على الكرتادين و لوان الحق خالص من لبس الباطل انقطعت عنه النسب
المعاندین» «اگر باطل از آمیزش با حق خالص شود، بر حق جویان مخفی نخواهد ماند، و اگر حق از
آمیزش باطل رهایی یابد، زبان بدگویان از آن قطع خواهد شد.»^۱

بعضی از مفسران گفته‌اند که در آیه‌ی فوق در حقیقت سه تشبیه است «نزول آیات قرآن» از
آسمان وحی تشبیه به نزول قطرات حیاتبخش باران شده، «دل‌های انسانها تشبیه به زمینها و دره‌ها که
هر کدام به اندازه‌ی وسعت وجودشان بهره می‌گیرند، و «وسوسه‌های شیطانی» به کفهای آلوده‌ی روی
آب تشبیه شده است، که این کف‌ها از آب پیدا نشده، بلکه از آلودگی محل ریزش آب پیدا می‌شود و
به همین جهت وسوسه‌های نفس و شیطان از تعلیمات الهی نیست، بلکه از آلودگی قلب انسان است،
به هر حال سرانجام، این وسوسه‌ها از دل مؤمنان برطرف می‌گردد و اب زلال وحی که موجب هدایت و
حیات انسانهاست باقی می‌ماند.^۲

در تفسیر مجمع البیان هم در مورد حق و باطل چنین آمده که: ۱- خداوند آب و کفی را که بر
روی آن ظاهر می‌شود حق را تشبیه به آب و باطل را که دوام ندارد - به کف تشبیه می‌کند. ۲- طلا و
نقره‌ای که در آتش ذوب می‌شود کف سیاهی که بر روی آب ظاهر می‌گردد. حق به طلا و نقره خالص
و باطل به کف روی آن مانند است.

انزل من السماء ماءً فساكت أوايةً بقدرها: خداوند از آسمان بارانی فرستاد و نهرها از آب باران، به
اندازه ظرفیت خود، جاری شدند. بدیهی است که رودهای کوچک، آبی کمتر و رودهای بزرگ آبی
بیشتر به خود می‌کشند و جریان پیدا می‌کنند. پس هر رودی به اندازه گنجایش خود به جریان در
می‌آید. این معنی از حسن و فتاده و جبائی است.

^۱ - امام علی علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۵۰

^۲ - ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، دارالکتب اسلامیة، ۱۳۷۸، جلد ۱۰، صفحه ۱۶۸

زجاج می‌گوید: یعنی رودها به اندازه آبی که برای آنها مقدر شده است جریان می‌یابند.
«فَاَحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا» همین که سیلابها به جریان در می‌آیند، بر روی آنها کف، ظاهر می‌شود.
بدین ترتیب خداوند متعال، حق و اسلام را به آب نافع و باطل را به کف زایل شونده، تشبیه کرده است.

ابن عباس می‌گوید: این مطلب، مثلی است برای قرآن کریم، که از آسمان نازل شده است. دل‌های مردم مثل همان وادیها به اندازه ظرفیت خود، از قرآن کریم بهره مند می‌شوند. آنان که اهل یقینند و آنان که دستخوش شک و تردیدند، هر کدام به اندازه خود از قرآن بهره مند می‌شوند، بنابراین یقین مردم تشبیه به آب و شک مردم تشبیه به کف شده است.

تا اینجا مثل اول، به پایان می‌رسد، سپس به بیان مثل دوم پرداخته می‌فرماید: «وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حَلِيَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِّثْلَهُ» در اینجا مورد مثال، چیزهایی است که در آتش ذوب می‌شوند مثل طلا، نقره، مس و ... اینها را مردم در کوره‌ها ذوب می‌کنند تا به وسیله‌ی آنها وسائل زندگی و زر و زیور و دیگر پیرایه‌ها فراهم آورند. بدیهی است که فلزات نیز هنگام ذوب شدن، مواد خارج را همچون کفی بد رنگ از خود خارج می‌سازند و قسمت خالص شده آنها در زیر باقی می‌ماند. حق به آن ماده خالص و باطل به کف چرکین روی آن تشبیه شده است.

كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ : خداوند برای حق و باطل، چنین مثل می‌آورد تا در بلاد منتشر گردد و مردم به آن تمثیل جویند.^۱

«فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً» کف، قابل استفاده نیست و سرانجام باطل و تباه می‌شود.

«وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ» اما آب زلال و موادی که برای مردم قابل بهره برداری

است، در روی زمین باقی می‌مانند و مردم از آنها استفاده می‌کنند.

^۱ - فضل بن حسن، طبرسی، تفسیر مجمع البیان، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲، جلد ۱۳، صفحه ۴۶

بنابراین مثل مرد مؤمن و عقاید خالصش مانند آبی است که حیات حیوانات و گیاهان به آن بستگی دارد و مانند طلا و نقره و ... است که در زندگی این جهان مورد استفاده مردم هستند و مثل مرد کافر و ستیزه خویش مانند کفی است که دیر یا زود حبابهای آن می‌ترکد و از برابر چهره آب و دیگر مواد خالص محو می‌گردد و بدین ترتیب، آنچه هویدا می‌گردد و دوام می‌پذیرد، آب و طلا و نقره و .. است.

«كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» خداوند برای مردم در مورد دینشان اینطور مثال می‌زند.

قتاده می‌گوید: در این آیه، خداوند سه مثل آورده است؛ نخست نزول قرآن را به آبی تشبیه کرد که از آسمان نازل می‌شود و دل‌های مردم را به وادی‌هایی تشبیه کرد که به اندازه ظرفیت خود آب را به سوی خود جذب می‌کنند آنان که در فهم قرآن حداکثر کوشش به کار برند، بهره‌ای عظیم از آن می‌برند مثل رودها و وادیهای بزرگ و آنهایی که به قرآن راضی هستند و کوششی کمتر در راه ادراک حقایق آن به کار می‌برند. و همچون نهرها و وادیهای کوچک بهره‌ای کمتر نصیبشان می‌گردد.

پس از آن خیالات و وسوسه‌های شیطانی را به کفی تشبیه می‌کند که بر روی آب ظاهر می‌شود. بدیهی است که علت کف، خود آب نیست بلکه سرزمینی است که خاک خوبی ندارد. همچنین شک و تردیدها و وسوسه‌های نفسانی نیز زائیده حق نیست. بلکه زائیده نفوس مردم است. خداوند متعال می‌فرماید: همانطوریکه کف، دوام ندارد و آنچه باقی می‌ماند آب صاف و زلال است، سرانجام شکوک و وسوسه‌های شیطانی زایل می‌شوند و چهره زیبای حق ظهور می‌کند و باقی می‌ماند.

سومین مثل این است که: کفر را به آن مواد چرکین و سیاه فامی تشبیه کرده، که بر روی فلزات و ذوب شده، ظاهر می‌گردد و ایمان را به آن فلز ذوب شده خالص، تشبیه کرده است.

نمود داشتن باطل و اصیل بودن حق

«فَاخْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا» یعنی کف روی آب را می‌گیرد و می‌پوشاند به طوریکه اگر آدم جاهلی نگاه کند و از ماهیت قضیه خبر نداشته باشد، کف خروشان را می‌بیند که در حرکت است، و توجهی به آب باران که زیر این کفهاست نمی‌کند، در حالی که این آب است که چنین خروشان حرکت می‌کند نه کف، ولی چون کفها روی آب را گرفته‌اند چشم ظاهر بین که به اعماق واقعیات نفوذ نداشته باشد فقط کف را می‌بیند.

باطل هم چنین است که بر نیروی حق سوار می‌شود و روی آن را می‌پوشاند، به طوری که اگر کسی ظاهر جامعه را ببیند و به اعماق آن نظر نیندازد همان قله‌های شامخ را می‌بیند.

در روایت آمده که همیشه حق دارای دولتی پایدار، و باطل دارای دولتی جولانی موقت است. از این جهت که حق و طرفداران حق در قلوب مردم جای دارند بر خلاف باطل که با تکیه بر قدرت مالی، نظامی، و یا فریبکاری چند روزی به ظاهر سلطه می‌یابد ولی به طور موقت و ناپایدار است به طور مثال بنی امیه چند روزی به قدرت رسیدند و چه ستمهایی که روا داشتند! ولی با روی کار آمدن عباسیان کار امویان به جایی رسید که زندگانشان را به طرز دلخراشی می‌کشتند و مردگانشان را با نبش قربهایشان از زیر خاک در آورده و آتش می‌زدند. و یا اینکه بر آن بدن‌ها پوسیده نیم خاک خورده شلاق می‌زدند و زانانشان را به اسیری و کنیزی در می‌آوردند و امروز پس از گذشت قرن‌ها از دوران عباسیان مشاهده می‌شود که ازهارون و مأمون و امثال آنها هیچ نام و نشانی نیست. در حالی که ائمه اطهار علیهم السلام تاریخی سرشار از عظمت، شرف، علم و فضیلت از خود به یادگار گذاشته تا جایی که تا به امروز در هیچ تاریخی نیامده که پیرامون یکی از این بزرگان عیب و نقصی ذکر کند و یا اینکه بگوید که فلان معصوم در پاسخ مسئله‌ای در هر زمینه در مانده است.^۱

^۱ - مرتضی مطهری، انسان کامل، انتشارات صدرا، چاپ ۴۳، ۱۳۸۸، صفحه

طفیلی بودن باطل و استقلال حق

نکته دیگری که از این مثال قرآنی استفاده می‌شود این است که باطل به طفیل حق پیدا می‌شود و با نیروی حق حرکت می‌کند، یعنی نیرو مال خودش نیست، نیرو اصالتاً مال حق است و باطل با نیروی حق حرکت می‌کند.

کفی که روی آب هست، نیروی کف نیست که او را حرکت می‌دهد این نیروی آب است که او را حرکت می‌دهد معاویه اگر پیدا می‌شود و آن همه کارهای باطل می‌کند، آن نیروی اجتماعی را معاویه به وجود نیاورده و ماهیت واقعی آن نیرو، «معاویه‌ای» نیست و جامعه در بطن خودش ماهیت «معاویه‌ای» ندارد! باز هم پیغمبر است، باز هم ایمان است، باز هم معنویت است، ولی معاویه بر روی این نیرو سوار شده است.

یزید هم که امام حسین را کشت گفت: «قَتِلَ الْحُسَيْنُ بِسَيْفٍ جَدِّهِ»، یعنی حسین با شمشیر جدش پیامبر کشته شد! این یک معنای درستی دارد: یعنی از نیروی پیامبر استفاده کردند و او را کشتند، چون برای تحریک مردم می‌گفتند: «يَا حَيْلُ اللَّهِ ارْكَبِي وَبِالْجَنَّةِ أُبْشِرِي» (ای سواران الهی سوار شوید و بهشت بر شما بشارت باد).

امام باقر علیه السلام فرمودند که سی هزار نفر جمع شده بودند که جد ما حضرت حسین علیه السلام را بکشند «و كُلُّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ بِدَمِهِ» و هر یک با کشتن او به خدا تقرب می‌جستند، چون می‌گفتند یزید خلیفه پیامبر است و حسین بن علی بر او خروج کرده است، باید با او جنگید.

باطل حق را با شمشیر خود حق می‌زند، پس باطل نیروی حق را به خدمت گرفته است این همان نیروی حق است که او از آن استفاده می‌کند، مانند انگل که از بدن و خون انسان تغذیه می‌کند، ممکن است خیلی هم تغذیه بکند و خیلی هم چاق بشود، ولی انسان روز به روز لاغرتر و رنگش زردتر می‌شود، حالت چشم‌هایش عوض می‌گردد و کم قوه می‌شود.

قرآن می‌گوید: وقتی که سیل جریان پیدا کرد، آنکه حرکت می‌کند و نیرو دارد و هر چه را در برابرش قرار گیرد می‌برد، آب است اما شما کف را می‌بینید که حرکت می‌کند اگر آب نبود کف یک قدم هم نمی‌توانست برود، ولی به علت اینکه آب هست روی آب سوار می‌شود و از نیروی آب استفاده می‌کند همیشه در دنیا باطل از نیروی حق استفاده می‌کند، مثلاً راستی حق، و دروغ باطل است. اگر در عالم راستی وجود نداشته باشد دروغ نمی‌تواند وجود داشته باشد، یعنی اگر در دنیا یک نفر وجود نداشته باشد که راست بگوید و همه مردم دروغ بگویند (پدر به پسر، پسر به پدر، زن به شوهر، شوهر به زن، رفیق به رفیق، شریک به شریک)، دروغ نمی‌تواند کار خود را انجام دهد، زیرا هیچکس باور نمی‌کند امروز چرا دروغ مفید است و گاه یک جایی بدرد آدم می‌خورد؟ چون در دنیا راستگو زیاد است چون از خودش و از دیگران راست می‌شنود و اگر دروغ بگوید طرف مقابل خیال می‌کند راست است و فریب می‌خورد یعنی این دروغ نیروی خود را از راستی گرفته است، اگر راستی نبود کسی دنبال دروغ نمی‌رفت چون این دروغ را راست می‌پندارد، گولش را می‌خورد والا اگر دروغ را دروغ بداند هیچ دنبالش نمی‌رود.

ظلم هم همین است. اگر عدلی در دنیا وجود نداشته باشد امکان ندارد ظلم وجود داشته باشد اگر هیچکس به دیگری اعتماد نکند و همه بخواهند از یکدیگر بدزدند آن وقت ظالم ترین اشخاص هم نمی‌تواند چیزی بدزدد، زیرا او هم از وجدان، شرف، اعتماد و اطمینانی که مردم به یکدیگر دارند و رعایت انصاف و برادری و برابری را می‌کنند سوء استفاده می‌کند، چون اینها هستند که اساس جامعه را حفظ می‌کنند، او در کنار اینها می‌تواند دزدیش را بکند.

خطبه ۵۱ "نهج البلاغه" استفاده باطل از حق را به خوبی نشان می‌دهد حضرت علی علیه السلام در این خطبه می‌فرماید: «إِنَّمَا بَدَأُ وَقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تَتَّبِعُ» همانا آغاز فتنه‌ها و نابسامانیها هواهای نفسانی است که متتبع واقع می‌شوند یعنی انسانهایی تحت تأثیر هواهای نفسانی خودشان قرار

می‌گیرند و بعد به جای اینکه خدا را پرستش کنند هواهای نفسانی را پرستش می‌کنند و دنبال خواسته‌هایشان می‌روند.

«و احکامُ تُبَدَعُ» و بعد احکامی است که بدعت گزارده می‌شوند، یعنی کسی که می‌خواهد دنبال هوای نفسش برود از چه استفاده می‌کند؟ از نیروی حق، بدعتی را در لباس دین وارد می‌کند، چون می‌داند نیرو از آن دین و مذهب است اگر بگوید من چنین حرفی می‌زنم کسی حرفش را قبول نمی‌کند، لذا شروع می‌کند چیزی را بنام دین بیان کردن و می‌گوید فلان آیه قرآن این مطلب را بیان کرده است و مقصودش این است، یا حدیثی جعل می‌کند که پیامبر چنین فرمود، امام جعفر صادق چنین فرمود، یعنی از نیروی قرآن و پیغمبر و امام استفاده می‌کند و روی چیزی که حقیقت نیست مارک حقیقت می‌زند.

«يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ» کتاب خدا در آن احکام مورد مخالفت قرار می‌گیرد.

«و يَتَوَلَّى عَلَيْهَا رَجَالٌ رَجَالًا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ» آنگاه افرادی با هم متحد و متفق می‌شوند و حزب و جمعیتی تشکیل می‌دهند ولی به غیر دین خدا، براساس همان بدعت^۱، و به عنوان دفاع از این بدعت آن را به صورت دین بین مردم تبلیغ می‌کنند.

بعد حضرت، فلسفه‌ی مطلب را ذکر می‌کند و چه عالی می‌فرماید: «فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مَزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُرْتَادِينَ»، پس اگر باطل از امتزاج و آمیختگی با حق جدا باشد و با حق مخلوط نباشد، مردم حقجو منحرف نمی‌شوند، چون اغلب مردم، «مرتاد»^۲ یا حق‌گرا هستند، ولی می‌آیند حق را با باطل مخلوط و ممزوج می‌کنند و امر بر مردم مشتبه می‌شود، یعنی مردم حق را با

^۱ - در اینجا بدعت، بدعت در دین است نه مطلق نوآوری بدعت در دین، یعنی چیزی را که جزء سنت نیست، جزء سنت وانمود کردن؛ چیزهایی را که جزء دین نیست، جزء دین و سنت قلمداد کردن. این بدعت و نوآوری در دین حرام و مکروه است. برگرفته از مرتضی، مطهری، نبرد حق و باطل، انتشارات صدرا، ۱۳۸۵، صفحه ۴۷

^۲ - مُرْتَاد به همان معنای حنیف است که در قرآن آمده است.

باطل اشتباه می‌گیرند و باطل را با مارک حق می‌خرند اگر باطل از حق جدا شود و با آن در نیامیزد بر مرتادان و طالبان حق مخفی نمی‌ماند، چون اکثریت مردم طالب حق هستند نه طالب باطل.

«وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ»، و اگر حق از پوشش باطل جدا

شد و آزاد گردید زبان بدخواهان از آن قطع می‌گردد، چون اگر حق و باطل مخلوط شوند عده‌ای آن را حق محض می‌بینند بعد به آثارش نگاه می‌کنند می‌بینند آثار بد دارد معاندها زبانشان دراز می‌شود که این دین و مذهب شما هم خراب از آب درآمد، دیگر نمی‌دانند که این خرابیها و آثار سوء مال باطل است نه مال حق! حق هرگز طوری رفتار نمی‌کند که زبان معاندین بر او دراز شود.

سرگذشت معاویه بیانگر این حقیقت است؛ چه چیزی باعث شد که معاویه توانست پست خلافت را اشغال کند؟ با نیروی حق، یا نیروی مردم مرتاد، حق طلب، حنیف و حقیقتجو که تازه با اسلام آشنا شده بودند و دلشان برای اسلام می‌تپد وقتی عثمان بر اثر انحرافهایش در خطر کشته شدن بود، معاویه هیچ کمکی برای او نفرستاد برای اینکه او با عثمان کار نداشت، او دنبال ریاست خودش بود فکرهاش را کرد، دید اگر عثمان کشته بشود مرده عثمان بیشتر به نفع اوست تا زنده او، لذا جاسوسهایش را فرستاد تا لباس خون آلودی، انگشت بریده‌ای از عثمان برای او ببرند وقتی اینها را آوردند فوراً پیراهن عثمان را بر سر دروازه شام یا مسجد جامع دمشق آویزان کرد و رفت بالای منبر شروع کرد به اشک تمساح ریختن که ایهاالناس خلیفه مظلوم پیامبر را کشتند، این هم پیراهن خون آلود او، صدای غریو گریه مردم بلند شد. معاویه روزها از این مردم اشک گرفت و از مظلومیت خلیفه پیامبر سخن گفت و این آیه را می‌خواند: «وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا»^۱، و کسی که مظلوم کشته شود ما برای ولی او حق قصاص قرار دادیم، اما نباید در کشتار زیاده روی کند و همانا او پیروز است.

^۱ - سوره اسراء، آیه ۳۳

حال ای مردم شما می گوئید ما در مقابل این جنایت بزرگ که بر اسلام وارد شد، سکوت کنیم؟ مردم هم گفتند نه، ما با جان و دل حاضریم جهاد کنیم آن وقت مردم را جمع کرد و به جنگ با علی علیه السلام آمد پس معاویه از خودش نیروئی نداشت، از نیروی پیغمبر استفاده کرد، از نیروی قرآن استفاده کرد بعد معاویه، زیادبن ابیه، یک جلاد خونریز را برای مردم می فرستد، آن وقت مردم می گویند: اینهم اسلام، اینهم دین، ببین حاکم اسلامی چه می کند. آن وقت زبان معاندین دراز می شود.

سپس امام علیه السلام می فرماید: «وَلَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ وَ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ فَيُمَزَّجَان!» و لیکن از حق قسمتی و از باطل قسمتی گرفته می شود و مخلوط می شوند.

یعنی یک مشت از حق و یک مشت از باطل را با یکدیگر مخلوط می کنند و به خورد مردم می دهند مانند کسی که در گندم مقداری ارزن قاطی می کند و به نام گندم به مردم می فروشد! مردم وقتی شب آن را خوردند فردا اثرش را می بینند و می فهمند آنچه دیشب خورده اند نان گندم نبوده است.

«فَهَنَالِكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَىٰ أَوْلِيَاءِهِ وَ يَنْجُوا الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَىٰ»، در اینجا است که شیطان بر دوستان خودش مسلط می شود یعنی ابزار شیطان هم حق است، حق مخلوط شده با باطل، حقی که لباس باطل پوشیده است این همان معنائی است که از آیه استفاده می شود که باطل از حق تغذیه می کند، خودش نیرو ندارد، از آن نیرو می گیرد. آب اگر وجود نداشت کف دو قدم هم نمی توانست برود اینکه می بینید باطل حرکتی دارد از اینجا است که بر دوش حق سوار می شود ببینید قرآن چگونه باطل را پوچ و بی ارزش نشان می دهد!

از دیگر آیات مورد بحث آیه ۱۸ سوره انبیاء است که بازگوی دو حقیقت است: نخست با توجه به کلمه «لو» که در لغت عرب برای امتناع است. اشاره به این می کند که محال است هدف پروردگار

سرگرمی خویشتن باشد سپس می گوید: به فرض که هدف سرگرمی بود باید سرگرمی مناسب ذات او باشد، از عالم مجردات و مانند آن، نه عالم محدود و ماده.

سپس با لحن قاطعی برای ابطال اوهام بی خردانی که دنیا را بی هدف یا تنها مایه سرگرمی می‌پندارند چنین می گوید: این جهان مجموعه‌ای است از حق و واقعیت، چنین نیست که اساس آن بر باطل بوده باشد «بلکه ما حق را بر سر باطل می‌کوبیم تا آنرا نابود و هلاک سازد و باطل محو و نابود می‌شود.»

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ^۱

و در پایان آیه می گوید: «اما وای بر شما از این توصیفی که از بی هدفی عالم می‌کنید» وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ یعنی همواره دلایل عقلی و استدلال‌ت روشن و معجزات آشکار خود را برابر پندارها و اوهام بیهوده گرایان قرار می‌دهیم تا در نظر اندیشمندان و صاحبان عقل، این پندارها در هم کوبیده و نابود شود.

دلایل شناسائی خدا روشن است، دلایل وجود معاد آشکار، برای همین حقانیت انبیا واضح، و در حقیقت برای آنها که لجوج و بهانه‌گیر نیستند، حق از باطل کاملاً قابل شناسایی است. قابل توجه اینکه: جمله «نقذف» از ماده «قذف» به معنی پرتاب کردن است، مخصوصاً پرتاب کردن از راه دور و از آنجا که پرتاب از راه دور، شتاب و سرعت و قوت بیشتری دارد، این تعبیر بیانگر قدرت پیروزی حق بر باطل است، کلمه «علی» نیز مؤید این معنی است، زیرا این کلمه معمولاً در موارد «علو» به کار می‌رود.

جمله «یدمغه» که به گفته راغب به معنای شکستن جمجمه مغز سر است که حساس‌ترین نقطه بدن است محسوب می‌شود، تعبیر رسائی است برای غالب بودن لشکر حق، غلبه‌ای چشمگیر و قاطع.

^۱ - سوره انبیاء، آیه ۱۸

تعبیر به «زاهق» نشان می‌دهد که حقی در آنجاییکه انتظار نمی‌رود پیروز شود ما این برنامه را انجام می‌دهیم. تعبیر به «زاهق» که به معنی چیزی است که به کلی مضمحل شده نیز تاکید دیگری است بر این منظور و اینکه جمله «نقذف» و «یدفع» به صورت فعل مضارع آمده و دلیل بر استمرار این برنامه است.^۱

در تفسیر المیزان در رابطه با آیه ۱۸ سوره انبیا این طور آمده: در این آیه حق در مقابل باطل است و این دو شدن است مثلاً گفته می‌شود: «زهق الشيء» یعنی فلان چیز هلاک شد، کلمه «حق» در مقابل باطل است و این دو مفهوم متقابلند و حق به معنای ثابت العین است و اما باطل به معنای چیزی است که عین ثابتی نداشته باشد ولی خود را به شکل حق جلوه می‌دهد. تا مردم آن را حق بپندارند. لیکن وقتی در برابر حق قرار بگیرد آن وقت است که مردم می‌فهمند باطل بوده و از بین می‌رود. مانند آبی که خود یکی از حقایق است و سرابی که حقیقتاً آب نیست ولی خود را به شکل آب جلوه می‌دهد و بیننده آن را آب می‌پندارد ولی تشنه نزدیکش می‌شود آبی نمی‌بیند.

خدای سبحان در کلام خود مثالهای بسیاری برای حق و باطل زده اعتقادات مطابق واقع را حق و آنچه مطابق واقع نیست باطل، زندگی آخرت را حق و زندگی دنیا را با همه زرق و برقش که انسانها آنها را مال خود می‌پندارند و به طلب آن می‌داند که یا مال است و یا جاه و یا امثال آن باطل دانسته، و همچنین ذات متعالی خود را حق و سایر اسبابی که انسانها فریب آن را می‌خورند.

و به جای تمایل به خدا به آنها میل پیدا می‌کنند، باطل خوانده است، و آیات کریمه قرآن در این معانی بسیار است که معانی برای نقل آنها در این مقام نیست.^۲

و آنچه خداوند از میان این دو بدان استناد می‌کند، و بالاصاله بدان تکیه می‌نماید حق است، نه باطل هم چنان که فرمود: «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» و اما باطل را از آن جهت که باطل است، هیچ وقت به

^۱ - ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، دارالکتب اسلامی، ۱۳۷۸، جلد ۱۰، صفحه ۳۷۳

^۲ - سوره آل عمران، آیه ۶۰

خود نسبت نمی‌دهد، بلکه آن را لازمه نقص بعضی از موجودات به قیاس به موجودی کامل‌تر معرفی می‌کند، مثلاً عقاید باطل از لوازم نقص ادراک است، و هر امر باطلی از لوازم آن امر است به قیاس به کامل‌تر آن، هر جا باطل را به خود نسبت داده، آن را منسوب به اذن خود کرده، به این معنا که مثلاً اگر شوره زار و شفاف خلق کرده که بیننده آن را از دور آب می‌پندارد، همین خلق کردنش اذن اوست. اذن در اینکه بیننده از دیدن او فوراً به خیال آب بیفتد، و همین خود تحقق سراب است که در تحقیق است خیالی و باطل. از همین جا روشن می‌شود که هیچ چیز در عالم وجود نیست مگر آنکه در آن شایبه‌ای از بطلان هست، مگر وجود خدای سبحان که حق محض است و هیچ بطلانی با او آمیخته نیست و بطلان بدو راه ندارد، هم چنان که فرمود: «أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ»^۱.

و نیز روشن می‌شود که عالم خلقت با همه نظامی که در آن هست از امتزاج حق و باطل پدید آمده، هم چنان که خدای تعالی امر خلقت را در آیه‌ی ۱۷ سوره رعد که قبلاً هم در مورد این آیه بحث کردیم مثل زده، و در زیر همین عنوان معارف بسیاری نهفته است.

آری سنت خدای تعالی بر این جریان یافته که: باطل را آنقدر مهلت دهد تا روزی با حق روبرو گردد، و با آن در بیفتد تا به خیال خود آن را از بین برده، خودش جای آن را بگیرد، ولی خدا به دست حق خود، او را از بین ببرد و نابودش کند.

پس اعتقاد حق هیچ وقت در زمین ریشه کن نمی‌شود، هر چند که در بعضی ادوار حاملین آن در اقلیت قرار گیرند و یا ضعیف شوند و همچنان کمال حق هرگز از اصل نابود نمی‌شود هر چند که گاهی اعداد آن زیاد گردند، و نصرت الهی هرگز از رسولان خدا جدا نمی‌شود هر چند که گاهی به اصطلاح، کاردشان به استخوان برسد آن چنان که مأیوس شوند و خیال کنند که به کلی تکذیب شدند.

^۱ - سوره نور، آیه ۲۵

^۲ - فضل بن حسن، طبرسی، تفسیر مجمع البیان، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲، جلد ۱۴، صفحه ۳۶۹

و این همان معنایی است که از جمله «بَلْ نُقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» استفاده می‌شود. پس از این آیه نتیجه‌گیری می‌کنیم که حق ماندگار است و از ماندگاری افراد اهل حق می‌فهمیم که چه کسانی حق‌اند و چه کسانی باطل.^۱

و اما در تفسیر مجمع البیان و مفاتیح الغیب چنان اشاره‌ای به این آیه نداشتند فقط به صورت گذرا به حق بودن خداوند و باطل بودن اغیار اشاره شده است.^۲

ممزوج کردن حق و باطل، سلاح دیگر منحرفان

طبیعی است کسانی که در جامعه اسلامی می‌خواهند با دین و قرآن و معارف و ارزشهای دینی مقابله کنند برای رسیدن به اهداف خود هرگز راه مقابله مستقیم را انتخاب نمی‌کنند، زیرا به خوبی می‌دانند در آن صورت با مخالفت عمومی مردم مسلمان روبرو خواهند شد و در همان نخستین گام شکست خواهند خورد. آنها با استفاده از نکات روان شناختی راه کارهای مناسب را در راستای اهداف شیطانی خود بر می‌گزینند.

یکی از راه کارهای آنها ممزوج کردن حق و باطل است. آنها حق و باطل را در هم ممزوج می‌کنند و آینده‌ای از سخنان حق و باطل را با بیانی زیبا تبلیغ می‌کنند تا مخاطبان آنها که احیاناً آگاهی و کارشناسی لازم را در تشخیص سخن حق از باطل ندارند، مجموع سخن آنها را قبول کنند، تا در نتیجه آن مطلب باطلی که با لعاب حق تزئین شده و در زیر نقاب بیان ادبی زیبا پنهان است، ناخودآگاه به فکر و ذهن شنونده القا شود.^۳

طبیعی است منحرفان و کسانی که به تعبیر قرآن قلب و روح آنها دچار تنگی است و در مقابل خدا حاضر به تسلیم نیستند، آیات متشابه و آن دسته از روایاتی را که از نظر سند مغشوش یا از نظر دلالت

^۱ - محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین علمیه قم، ۱۴۱۷ق، جلد ۱۴، صفحه ۳۶۹
^۲ - فضل بن حسن، طبرسی، تفسیر مجمع البیان، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲، جلد ۱۶، صفحه ۱۱۵ / محمد فخر رازی، تفسیر مفاتیح الغیب، انتشارات تراث العربیه، ۱۴۲۰ق، جلد ۲۲، صفحه ۱۲۵-۱۲۴
^۳ - محمدتقی مصباح یزدی، قرآن در آیین نهج البلاغه، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، جلد ۱، صفحه ۱۰۹

متشابه است، سر لوحه کار و تبلیغ خویش قرار می‌دهند و از شنیدن محکمت قرآن و سخن حق و معارف الهی که از زبان اهل بیت و ائمه معصومین علیهم السلام با اسناد معتبر رسیده است، گریزانند. آنها که گاه خود را مسلمان می‌دانند، دانسته یا ندانسته، با معاندین اسلام هم صدا می‌شوند، زیرا آنها نیز در پی آنند که ضعف‌هایی به دروغ به اسلام نسبت دهند و با بزرگ کردن آنها از رغبت انسان‌های حق طلبی که تاکنون مسلمان نشده‌اند، بکاهند. در این نوشتار، روی سخن با ملحدان و دشمنان غیر مسلمان نیست، بلکه با کسانی است که خود را مسلمان می‌دانند.

البته ممکن است آنان برای گوش فرا ندادن به سخن حق و سرباز زدن از تسلیم در مقابل عقل و منطق، توجیهاتی از قبیل آنچه در قسمت قرائت‌ها و برداشت‌های مختلف از دین بدان اشاره شد، برای خود دست و پا کنند و بدون توجه به پیامدهای سخنان خود بر موضع خود اصرار ورزند. ما نیز در این قسمت، قضاوت در باره آن توجیهات و سرانجام تفکر مذکور را به عهده خود خوانندگان محترم می‌گذاریم، لکن از سر دلسوزی و خیرخواهی آنان را به بازنگری در عقاید و افکارو ایمانشان فرا می‌خوانیم. همچنان که قرآن نیز از مومنین می‌خواهد یکدیگر را به تفکر و تعقل و صلاح و هدایت دعوت کنند و حق را به یکدیگر یادآوری کنند.^۱

راه رسیدن به حق

بعضی از آیات قرآن مجید، تفکر در آیات الهی را وسیله شناخت حق و باطل می‌دانند:

۱- «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ

كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ»^۲

^۱ - محمدتقی، مصباح یزدی، قرآن در آئینه نهج البلاغه، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) جلد ۱، صفحه ۱۱۰۲

^۲ - سوره روم، آیه ۸

آیا آنان با خود نیندیشیدند که خداوند، آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن دو است جز به حق و برای زمان معینی نیافریده است؟! ولی بسیاری از مردم [رستخیز و] لقای پروردگارشان را منکرند.

۲- به زودی نشانه‌های خود را اطراف جهان و درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنها آشکار شود که او حق است^۱....

۳- همان‌ها که خدا را در حال ایستاده و نشسته و آن گاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند و در اسرار آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [و می‌گویند]: پروردگارا! این‌ها را بی‌هوده نیافریده‌ای. منزهی تو! ما را از عذاب آتش، نگاه دار!^۲

۴- اینها آیات کتاب [آسمانی] است و آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده، حق است، ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند. خدا همان کسی است که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که برای شما دیدنی باشد، بر افراشت، سپس بر عرش چیره شد [و زمان تدبیر جهان را در کف قدرت گرفت] و خورشید و ماه را مسخر ساخت که هر کدام تا زمان معینی حرکت دارد. کارها را تدبیر، و آیات را برای شما تشریح می‌کند، شاید به لقای پروردگارتان تعیین یابید و او کسی است که زمین را گسترد و در آن کوهها و نه‌رهایی قرار داد، و در آن از تمام میوه‌ها دو جفت آفرید، (پرده سیاه) شب را به روز می‌پوشاند. در اینها آیاتی است برای گروهی که می‌اندیشند.^۳

پس برای سعادت ابدی و نجات از عذاب باید تفکر داشت و باید حق و باطل را شناخت و این، وظیفه و تکلیف است.

^۱ - سوره فصلت، آیه ۵۱

^۲ - سوره آل عمران، آیه ۱۹۲

^۳ - سوره رعد، آیه

ارتباط حق و عدالت

عدل به معنای قرار دادن حق در جای خود یا قرار دادن هرچیزی در جای مخصوص خود است، از این رو عدل بدون حق امکان ندارد و لازمه رسیدن به حق در تمام زمینه‌ها عدالت است. آیاتی از قرآن مجید بر این حقیقت دلالت دارند، از جمله:

۱- «وقضى بينهم بالحق و هم لا يظلمون»

و میان آنها به حق داوری می شود و به آنان ستم نخواهد شد.

۲- اینها آیات خدا است که به حق بر تو می خوانیم و خداوند ستمی برای هیچ یک از جهانیان نمی خواهد.^۱

۳- ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا به آنچه خداوند به تو آموخته. میان مردم داوری کنی و از کسانی مباش که از خائنان حمایت می کنند.^۲

۴- و ما هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کنیم و نزد ما کتابی است که [تمام اعمال بندگان را ثبت کرده و] به حق سخن می گوید، و به آنان هیچ ستمی نمی شود.^۳

خداوند، حق و عین عدل است و احکام و قوانین او نیز حق و عدل شمرده می شود و اصولاً ستم (جلوگیری از حق، قرار ندادن حق در جای خود، تعدی به حقوق، خروج از نظام و تکوین و تشریح هستی) با حق سازگار نیست و ظلم مصداق روشن باطل است.

عدم سازگاری حق با هوای نفس

در برخی آیات قرآن مجید، هوای نفس، عاملی در مقابل (حق و حق طلبی) معرفی شده است: مانند:

^۱ - سوره آل عمران، آیه ۱۰۸

^۲ - سوره نساء، آیه ۱۰۵

^۳ - سوره مومنین، آیه ۶۲

۱- «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ

اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ ... وَأَنْ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ ...»^۱

و این کتاب [= قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی که کتابهای پیشین را تصدیق می‌کند، و حافظ و نگاهبان آنهاست؛ پس طبق احکامی که خدا نازل کرده، میان آنها حکم کن. از هوا و هوس‌های آنان پیروی نکن و از احکام الهی روی مگردان و در میان آنها [= اهل کتاب] طبق آنچه خدا نازل کرده، داوری کن و از هوس‌های آنان پیروی مکن ...

۲- یا می‌گویند او دیوانه است! ولی او حق را برای آنان آورده، اما بیشترشان از حق کراهت دارند [او گریزانند] و اگر حق از هوس‌های آنها پیروی کند، آسمان‌ها و زمین و همه کسانی که در آنها هستند، تباہ می‌شوند، ولی ما قرآنی به آنها دادیم که مایه یادآوری [او عزت و شرف] برای آنها است، اما آنان از [آنچه مایه] یادآوریشان [است روگردانند]^۲.

۳- و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گویند، آنچه می‌گویند، چیزی جز وی که بر او نازل شده نیست.^۳

۴- ... پس میان مردم به حق داوری کن، و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد، کسانی که از راه خدا گمراه شوند.^۴

۵- .. و اگر تو، پس از این آگاهی، از هوس‌های آنها پیروی کنی، به قطع از ستمگران خواهی بود.^۵
آیات مشابه هم پیروی هوای نفس را باعث ستم، فسق و گمراهی می‌داند و همه این امور، مصادیق روشن باطل، و در مقابل حق هستند، بنابراین، افرادی که قصد پیروی حق را دارند و حقیقت طلب هستند، باید موانع آن را از سر راه بردارند که یکی از موانع بزرگ آن، هوای نفس و گرایشهای نفسانی

^۱ - سوره مائده، آیه ۴۹-۴۸

^۲ - سوره مومنون، آیه ۷۱-۷۰

^۳ - سوره نجم، آیه ۴-۳

^۴ - سوره ص، آیه ۲۶

^۵ - سوره بقره، آیه ۱۴۵

و حیوانی است که در موارد فراوانی خروج از حق و عدالت را می طلبند، البته جهل، تقلید کورکورانه، تعصب بی جا و .. نیز موانع رسیدن به حق هستند.^۱

غلبه ظاهری باطل و پیروزی نهایی حق

باطل از دید سطحی و حسی نه دید تحلیلی و تعقلی، حرکت و جولان دارد. مثلاً یک بچه را در نظر بگیرید که در عمرش سیل ندیده و نمی داند سیل چیست و از کجا پیدا می شود و چگونه می آید. این بچه وقتی سیل را می بیند، دریای کف را می بیند که در حرکت است. اصلاً او خیال نمی کند که جز کف هم چیزی وجود دارد! یعنی غلبه ظاهری گسترده و فراگیرنده از باطل است، اما در نهایت به مغلوبیت آن می انجامد.

قرآن می گوید دیدتان را وسیع کنید در شناخت جامعه این قدر به ظاهر حکم نکنید. اگر تاریخ صد سال پیش را خواستید بررسی کنید نروید سراغ ناصرالدین شاه با آن عشق بازی و عیاشی ها و ظلم ها و بگوئید یک قرن قبل اوضاع آن طور بوده است. این را شما سمبل شناخت همه مردم نگیرید، ناصرالدین شاه را شما آینه تمام نمای مردم ندانید.

اگر این طور باشد، فتوای میرزای شیرازی در تحریم تنباکو و آثار عظیم آن را چگونه توجیه می کنید؟ وقتی که ناصرالدین شاه و آن صدر اعظمش از غفلت و بی خبری مردم استفاده می کنند و امتیازاتی به خارجیان می دهند، یک عده روحانیون آگاه در پایتخت و شهرهای دیگر متوجه می شوند و داد و فریاد راه می اندازند و مردم را متوجه می کنند تا از سامرا فتوای معروف میرزای شیرازی یک مرتبه به ایران می رسد و همچون بمبی منفجر می شود و مردم بر علیه ناصرالدین شاه و دادن امتیاز تنباکو به شرکتهای خارجی قیام می کنند. این نشان می دهد که در عمق باطل، ایمانی حکمفرما بوده است یک حقیقتی حکمفرما بوده است. زن های آن زمان که با پوشیه بودند و به زحمت بیرون می

^۱ - حسن معلمی، نگاهی قرآنی به حق و باطل، کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۴، جلد ۱، صفحه ۸۵

آمدند، مثل جنگ‌های صدر اسلام آمدند و مردها را تشویق کردند که بجنگید و گرنه حق ندارید به خانه بیاید و ما شما را در بستر نمی‌پذیریم. این حکایت می‌کند که ناصرالدین شاه سمبل زمان خویش نیست. درست است که مردم ناآگاه بودند، ولی ناآگاه بودن غیر از شریر بودن است، مردم را ناآگاه نگه می‌داشتند نه آنکه انسانها هم شریر و فاسد بودند. اگر صد سال جلوتر از ناصرالدین را بررسی کنیم نادرشاه را می‌بینیم که از کله‌ها مناره می‌ساخت. از نظر قرآن نمی‌توانیم نادرشاه را معیار آن زمان قرار دهیم. این گونه شخصیت‌ها که در تاریخ نمود دارند، کف‌های روی آب هستند، آنها را معیار قضاوت قرار ندهید. اگر همه مردم شرارت نادرشاه را داشتند اصلاً آن جامعه متلاشی می‌شد.

در قرآن آمده که اگر همه مردم این قدر شریر و فاسد و ظالم و دروغگو بودند آن جامعه را هلاک می‌کردیم، چنین جامعه‌ای محال است وجود داشته باشد، اصلاً قابل دوام نیست و فوراً هلاک می‌شود. اینکه قرآن هلاک شدن اقوام گذشته را بیان می‌کند این است که برای آیندگان بفهماند که قبل از شما اقوامی بودند که وقتی اکثریت مردم آن اقوام بد شدند، ریشه آنها را کن‌دیم. پس اگر جامعه دوام دارد بدانید که اکثریت مردم فاسد نیستند، بلکه اقلیتی فاسدند که آنها هم کف‌های روی آب‌اند.

باطل به صورت موقت، به صورت یک جولان و یا به صورت یک نمود است و زود هم از بین می‌رود.

احادیثی داریم که حکم ضرب المثل را پیدا کرده، می‌گوید:

لِلْحَقِّ دَوْلَةٌ وَ لِلْبَاطِلِ جَوْلَةٌ

حق دولت باقی دارد، اما باطل را جولانی است و یک نمود است و زود تمام می‌شود.

لِلْبَاطِلِ جَوْلَةٌ ثُمَّ يَضْمَحِلُّ.

باطل را جولانی است و بعد مضمحل و نابود می‌شود (ولی حق، جریان و ادامه و بقا دارد)

ضمناً در اینجا معلوم شد که باطل از حق پیدا می‌شود همین طور که کف از آب پیدا می‌شود و

همان طور که سایه از شخص پدید می‌آید. معلوم است که اگر حقی نبود باطلی هم نبود، چرا که باطل

می‌خواهد با نام حق و در سایه حق و در پرتو حق زندگی کند.

حق مانند آبی است که وقتی مسیر خودش را طی می‌کند، در بستر خویش با یک آلودگی‌هایی روبرو می‌شود و زباله‌هایی را هم با خود می‌برد، بعد این زباله‌ها را به این طرف و آن طرف می‌زند و در نتیجه کف‌های کثیفی به وجود می‌آید. این لازمه طبیعی حرکت و جریان آب است.

حوادث خارجی و حقایق عالم غیب

در تفسیرالمیزان آمده که کلمه (کذلک) اشاره به خود آمدن باران و به راه افتادن سیل و به ذوب کردن فلزات و کف آن دو، و خلاصه اشاره به خود این حوادث خارجی باشد، نه به گفتن آنها، و در نتیجه دلالت کند بر اینکه این گونه وقایع و حوادثی که در عالم شهادت رخ می‌دهد مثل‌هایی است که صاحبان خرد و بصیرت را به حقایق عالم غیب رهنمون می‌کند. همانطور که خود موجودات، این عالم آیاتی است که به آنچه در عالم غیب است دلالت می‌کند و ذکرش مکرر در قرآن کریم آمده و این خود روشن است که میان مثل بودن این مشهودات و یا آیت بودن آنها فرق بسیاری نیست.

[چند مطالب راجع به کلیات معارف الهی که از مثل کف، در آیه شریفه، استفاده می‌شود]

از این مثلی که در آیه شریفه زده شده چند مطلب از کلیات معارف الهی روشن می‌گردد.

۱- وجودی که از ناحیه خدای تعالی به موجودات افاضه می‌شود در حقیقت مانند بارانی که از آسمان به زمین نازل می‌شود رحمتی است که از ناحیه خداوند به موجودات افاضه می‌گردد. در اصل از هر صورت و محدودیت و اندازه خالی می‌باشد، و از ناحیه خود موجودات است که محدود به حدود و دارای اندازه می‌شوند، مانند آب باران که اگر دارای قدر معین و شکلی معین می‌شود به خاطر آب گیرهای مختلف است، که هر کدام قالب یک اندازه معین و شکلی معین است. موجودات عالم هر کدام به مقدار ظرفیت و قابلیت و استعداد خود وجود را که عطیه‌ایست الهی می‌گیرند.

و این خود اصلی است اساسی و بس عظیم که آیات بسیاری از کلام الهی بدان دلالت و یا لااقل اشاره می کند مانند آیه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»^۱ و آیه «... وَأَنْزَلْ لَكُمْ مِنْ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ...»^۲ و از جمله آیات داله بر آن تمامی آیاتی است که بر (قدر) دلالت دارد. و این امور که (مقدرات) و یا (اقدار) نامیده می شوند گویا اینکه خارج از افاضه آسمانی و تقدیر کننده آند و لکن در عین حال خارج از ملک خدا نیستند و بدون اذن او صورت نمی گیرند. هم چنان که فرموده (وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ)^۳

و نیز فرموده: (بل لله الامر جميعا)^۴ و با انضمام این آیات به آیات مورد بحث اصل دیگری استفاده می شود که هم دقیق تر و هم دارای مصادیق بیشتر است.

۲- متفرق شدن این رحمت آسمانی در مسیرهای عالم، و به قالب در آمدنش در آن قالب‌های مختلف بدون کثافات صورت نخواهد گرفت و خواه ناخواه فضولاتی بر بالای آنها خواهد نشست، چیزی که هست آن فضولات باطل و از بین رفتنی است. بخلاف خود رحمت نازله، که حق است، یعنی بقاء و نبوت دارد، اینجاست که تمامی موجودات بدو قسم تقسیم می شوند:

یکی حق یعنی ثابت و باقی، و دیگری باطل یعنی زائل و بی دوام.

آنچه حق است از ناحیه خداست، ولی آنچه باطل است مستند به او نیست.

۳- از احکام حق یکی این است که باحق دیگر معارضه نمی کند، و مزاحم آن نمی شود، بلکه هر حقی سایر حقها را در طریق رسیدن به کمالشان کمک نموده و سودمی بخشد و آنها را به سوی سعادتشان سوق می دهد، این نکته از آیه مورد بحث به خوبی استفاده می شود، زیرا بقاء و مکث را معلق به حق نموده که مردم را سود می بخشد.

^۱ - سوره حجر، آیه ۲۱

^۲ - سوره زمر، آیه ۶

^۳ - سوره هود، آیه ۱۲۳

^۴ - محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین علمیه قم، ۱۴۱۷ق، جلد ۱۱، صفحه ۴۶۴

و این که گفته شد هیچ حقی معارض و مزاحم حق دیگر نیست مقصود نفی تعارض در بین موجودات این عالم نیست، چه عالم مشهود ما عالم تزاحم و تنازع است، آتشش را آبی خاموش، و آبش را آتشی فانی و زمینش خوراک گیاهان و گیاهش طعمه حیوانات و حیواناتش صید یکدیگرند، و دوباره زمینش همه را در خود فرو می برد. بلکه مراد این است که همین موجودات در عین افتراس یکدیگرند، در تحصیل اغراض الهی یک دل و یک جهتند و هر کدام برای رسیدن به غرض نوعی خود از دیگران استمداد می کنند. مثل آنها مثل تیشه و چوب است برای بخار، که در عین تزاحم و تعارضشان در خدمت کردن به بخار و تحصیل غرض او که همان را صورت می دهند که مقتضای طبع آنها است. ولی در عین حال راهی را طی می کنند که منتهی به حصول غرض پروردگار می شوند.

این بود آن اصول از معارف الهی که گفته شد از آیه مورد بحث استفاده می شود و تفصیل احکام صنع و ایجاد را نتیجه می دهد و اگر در آیاتی که معترض حق و باطل است تدبر شود عجائبی از اینگونه حقایق به دست خواهد آمد.

این را نیز باید دانست که اصول مذکور همانطور که در امور محسوس و حقایق خارجی جریان دارد در علوم و اعتقادات نیز جاری هست، و مثل اعتقاد حق در دل مومن مثلاً آب نازل شده از آسمان و جاری در مسیرها است که هر یک با اختلافی که در وسعت و ظرفیت دارند به قدر ظرفیت خود از آن استفاده نموده، مردم از آن منتفع گشته، دل‌هایشان زنده می شود، و خیر و برکت در ایشان باقی می ماند، بخلاف اعتقاد باطل در دل کافر که مثلش مثل کفی است که بر روی سیل می افتد و چیزی نمی گذرد که از بین می رود.

ویژگی های اهل حق و مقایسه آن با اهل باطل

«أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقَّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»

آیه سرانجام حال دو طائفه را از جهت پذیرفتن دعوت حق و نپذیرفتن آن را به طور تفصیل بیان می‌نماید:

حق در دل‌های طائفه‌ای که دعوت پروردگار خود را پذیرفتند جای گیر گشته و دل‌هایشان (الباب) و دل‌های حقیقی می‌گردد که آثار و برکات یک دل واقعی را دارد، و آن آثار عبارتست از تذکر و بینایی. و نیز از خواص اینگونه دل‌ها که صاحبانشان با آن خواص شناخته می‌شوند این است که صاحبانشان که همان (اولوالالباب) باشند بر وفای به عهد خدا پایدارند. و آن عهده را که خداوند به فطرتشان از ایشان (و از همه کس) گرفته نقض نمی‌کنند و نیز بر احترام پیوندهایی که خداوند ایشان را با آنها ارتباط داده استوارند، یعنی همواره صله رحم می‌کنند و از درخشیت و ترس از خدا پیوند خویشاوندی را که از لوازم خلقت بشر است محترم می‌شمارند.

و نیز از خواص دل‌های این طائفه این است که در برابر مصائب و همچنین اطاعت و معصیت صبر نموده و خویشتن داری می‌کنند و (به جای ناشکری و جزع) نماز می‌گذارند و متوجه درگاه پروردگار خود می‌شوند و (به جای معصیت) به وسیله انفاق وضع جامعه خود را اصلاح می‌نمایند (و به جای ترک طاعت و سرپیچی) سیئات خود را با حسنات خود محو می‌کنند.

بنابراین، چنین کسانی دارای سرانجامی نیک و محمود که همان بهشت برین است می‌باشند و در آن بهشت ثنوبات اعمال نیکشان منعکس می‌شود و با صالحان - از قبیل پدران و همسران و دودمان خود - محشور و مصاحب می‌گردند، چنان که در دنیا هم با ارحام خود مصاحبت می‌کردند. فرشتگان هم از هر دری برایشان در می‌آیند، و سلام می‌کنند، چون در دنیا اطلاعات و عبادات مختلف به جا آورند، اینها آثار حق است که در آن سرا بدین صورتهای منعکس می‌شود.

و اینکه فرمود: (افمن يعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمان هو اعمی) همانطور که قبلا هم به آن اشاره شد آیه می‌خواهد تساوی میان آن دو طایفه را نفی نموده، می‌فرماید: کسی که علم به حق در دلش جای گرفته با کسی که نسبت به حق جاهل است برابر نیستند و اگر جاهل به حق را به وصف

کوری توصیف کرده برای اشاره به این معنا است که عالم به حق بینا است، هم چنان که در آیه (قلهل
یستوی الاعمی و البصیر ...) نیز آن دو را کور و بینا نامیده. پس علم به حق، بصیرت است و جهل به
آن کوری است و اگر تذکر را از خواص صاحبان علم شمرده برای این است که بصیرت مفید تذکر هم
هست.

(انما یتذکر اولو الالباب) این جمله در مقام تعلیل مضمون قبلی است که فرمود: (افمن یعلم ..) و
معنایش این است که این دو طایفه یکسان نیستند، بلکه صاحبان علم یک نحوه تذکر و بیداری دارند
که صاحبان کوری و جهل آن تذکر را ندارند و اگر صاحبان علم را (اولوالالباب) نامیده برای این است
که به یک دعوی دیگر دلالت و اشاره کرده باشد که خود فایده تعلیل را هم می هد، گویا گفته است
این طایفه یکسان نیستند زیرا یکی از این دو تذکری دارد که دیگری ندارد و این بدان جهت است که
اینها دارای الباب و قلوبند بخلاف آن دیگر فاقد آنند.

در احتجاج از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ضمن حدیثی که در پیرامون احوال کفار بحث
می کند نقل کرده که در ذیل آیه «فاما الزید فیذهب حفاء و اما ما ینفع الناس فی الارض»
فرموده: (زید) در این جا عبارت از گفتاری است که ملحدین در باره قرآن گفته بودند و گفتاریست که
در موقع تجزیه و تحلیل، باطل و مضمحل می گردد و اما آن کلامی که مردم از آن منتفع می گردند
همان (تنزیل) است که نه در هنگام نزول و نه در آینده باطلی بدان رخنه نمی کند و دلهای بشر آن را
می پذیرد و مقصود از کلمه (ارض) در اینجا همان دلها است که قرارگاه علم و حکمت است.

بخش سوم:

شاخص‌ها و معیارهای تشخیص حق از باطل

شاخص‌ها و معیارهای تشخیص حق از باطل

انسان موجودی کمال‌گرا است به سبب همین کمال‌گرایی است که انسان به سوی حق‌گرایش می‌یابد و به سمت آن می‌رود زیرا انسان به این باور رسیده است که نقیض حق یعنی باطل نه تنها نقص است بلکه اصولاً پوچ و بی‌اساس و هیچ است از این رو در میزان اعمال در رستاخیز چنین انسانی که طرفدار باطل است وزنی ندارد خداوند در قرآن در گزارشی از وضعیت اهل باطل و رستاخیز آورده است کسانی که از حق گریخته و بدان پیوسته‌اند در قیامت سبک وزن هستند کمال‌گرایی انسان موجب می‌شود که انسان موجودی حق‌جو و باطل‌گریز باشد در تحلیل قرآنی‌گرایش به باطل از سوی انسانها می‌تواند علل و عوامل چندانی داشته باشد که یکی از آنها اشتباه در تطبیق است که بسیاری از مردم گرفتار آن هستند به این معنا که انسان طرفدار حق است اما به عللی باطل را حق می‌داند اشتباه در تطبیق نیز علل و عواملی دارد از آن جمله می‌توان به نقص در منابع و ابزارهای شناختی شخص اشاره کرد اما شاخصه‌های تشخیص حق از باطل به شرح زیر است:

سودمندی: یکی از مهمترین شاخصه‌هایی که در قرآن برای تشخیص حق از باطل ارائه می‌دهد سودمندی حق است که خداوند در سوره عصر به این موضوع اشاره دارد: این سوره تمامی معارف قرآنی و مقاصد مختلف آن را در کوتاه‌ترین بیان خلاصه کرده و این سوره از نظر مضمون هم می‌تواند مکی باشد و هم مدنی چیزی که هست به مکی بودن شباهت بیشتری دارد (والعصر) در این کلمه به عصر سوگند یاد شده و از نظر مضمون رابطه‌ای که با دو آیه بعد دارد مناسب تر آن است که

منظور از عصر، عصر ظهور رسول باشد که هر طلوع اسلام بر افق مجتمع بشری ظهور و غلبه حق بر باطل است چون مضمون دو آیه بعد این است که خسران عالم انسان را فراگیر است و تنها کسانی را فرا نمی‌گیرد که از حق پیروی نموده و در برابر آن صبر کنند و این اقلیت عبارتند از کسانی که به خدا و روز جزا ایمان آورده و عمل صالح کنند.

ولی بعضی گفته‌اند مراد از عصر وقت عصر یعنی آخر روز است، چون این وقت دلالت دارد بر تدبیر ربوبی که روز را می‌برد و شب را می‌آورد و قدرت و سلطنت را از سلطان روز یعنی خورشید سلب می‌کند.

و بعضی دیگر گفته‌اند مراد از عصر نماز عصر (نماز وسطی) است که از همه نمازهای یومیه فضیلت بیشتری دارد و در بعضی از روایات آمده که منظور عصر ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است که در آن عصر حق بر باطل به طور کامل غلبه کند. ان الانسان لفی خسر مراد کلمه انسان جنس انسان است و کلمه خسر و خسران و خساره همه به معنای نقص در سرمایه است. الا الذین امنوا و عموالصالحات و تواص بالحق و تواصو بالصبر این استثنا، استثنای از جنس انسان است که محکوم به خسران است و استثنا شدگان افرادی هستند که متصف به ایمان و اعمال صالح باشند چنین افرادی ایمن از خسرانند.

و این بدان جهت است که کتاب خدا بیان می‌کند که انسان موجودی همیشه زنده است، زندگی با مردن خاتمه نمی‌یابد و مردن او در حقیقت انتقال از خانه‌ای به خانه دیگر است و مقدمیت این زندگی برای آن زندگی به وسیله مظاهر این زندگی و آثار آن یعنی اعتقادات و اعمال است، اعتقاد به حق و عمل صالح ملاک سعادت اخروی و کفر و فسق ملاک شقاوت در آن است و در آیاتی بسیار زیاد سرنوشت آخرت را چه خوبش را و چه بدش را جزا و اجر خوانده و نیز با همه این بیانات که از قبل گفته شد بیان می‌کند که سرمایه آدمی زندگی او است با زندگی است که می‌تواند وسیله عشق خود در زندگی آخرت را کسب کند اگر در عقیده و عمل حق را پیروی کند بقایش سودبخش بوده و در

کسبش برکت داشته و در آینده اش از شر ایمن است و اگر باطل را پیروی کند و از ایمان به خدا و عمل صالح اعراض نماید. تجارتش ضرر کرده و نه تنها از سرمایه هر چیزی زاید به خود سرمایه به دست نیاورده بلکه از خود سرمایه خورده و سرمایه را وسیله بدبختی خود کرده است و در آخرتش از خیر محروم شده اند در سوره مورد بحث خداوند می‌فرماید: «ان الانسان لفي خسر الا الذين امنوا و عملوا الصالحات» و مراد از ایمان، ایمان به خدا و مراد از ایمان به خدا ایمان به همه رسولات او است و مراد تضحیح کرده به اینکه کسانی که بعضی از رسولان خدا ایمان دارند و به بعضی ندارند مومن به خدا نیستند در خسرانند و ظاهر جمله و عملوا الصالحات این است که به همه اعمال صالح متصف باشد.

پس این جمله شامل فاسقانی که فسق می‌کنند و عمل صالح انجام نمی‌دهند نمی‌شود پس این آیه بیانگر این است که دو طایفه در خسرانند یکی آنهایی که از جمیع جهات خاسرند مانند کفار معاند حق و مخلد در عذاب دوم، آنهایی که در بعضی جهات خاسرند مانند مؤمنینی که مرتکب فسق می‌شوند و مخلد در آتش نیستند چند صباحی عذاب می‌بینند بعد عذابشان پایان می‌پذیرد و مشمول شفاعت و نظیر آن می‌شوند.^۱

و اما در تفسیر مجمع البیان در رابطه با آیه آخر سوره عصر این طور آمده و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر کلمه تواصی به معنای سفارش کردن این به آن و آن به این است و تواصی به حق این است که یکدیگر را به حق سفارش کنند به اینکه از حق پیروی نموده و در راه حق استقامت و مداومت کنند، پس دین حق چیزی به جز پیروی اعتقادی و عملی از حق، و تواصی بر حق نیست و تواصی بر حق عنوانی است وسیع تر از عنوان امر به معروف و نهی از منکر، چون امر به معروف و نهی از منکر شامل اعتقادات و مطلق ترغیب و تشویق بر عمل صالح نمی‌شود، ولی تواصی بر حق، هم شامل امر به معروف می‌شود و هم شامل عناوین مذکور.

^۱ - تلخیص از محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین علمیه قم، ۱۴۱۷ق، جلد ۲۷، صفحه

خصوصیت و اهمیت توأسی به حق و توأسی به صبر که بعد از عنوان کلی و عملوالصالحات اختصاص به ذکر یافتند در اینجا سئوالی پیش می‌آید و آن این است که توأسی به حق، خود یکی از اعمال صالح است و با اینکه قبلا عنوان کلی و عملوالصالحات را ذکر کرده بود، چه نکته ای باعث شد که خصوص توأسی به حق را نام برده شود؟

جوابش این است که این از قبیل ذکرخاص بعد از عام است که در مواردی به کار می‌رود که گوینده نسبت به خاص عنایت بیشتری داشته باشد و شاهد بر اینکه خدای تعالی از میان همه اعمال صالح ذکر نموده این است که همین توأسی را در مورد صبر تکرار کرده و با اینکه می‌توانست بفرماید: و توأصوا بالحق و الصبر فرموده و توأصوا بالحق و توأصو بالصبر و بنا بر همه آنچه گفته شده ذکر توأسی به حق و به صبر بعد از ذکر اتصافشان به ایمان و عمل صالح برای این بوده که اشاره کند به حیات دل‌های مومنین و پذیرا گشتن سینه‌هایشان برای تسلیم خدا شدن پس مومنین اهتمامی خاص و اعتنایی تام به ظهور و سلطنت حق و گسترده شدن آن بر همه مردم دارند و می‌خواهند همه جا حق پیروز شود و پیروزی آن دائمی گردد.^۱

و در مفاتیح الغیب آمده در رابطه با آیه آخر سوره عصر آمده همانا کسانی که ایمان و عمل صالح دارند خسران نمی‌بینند و آنها چون تمسک جستند به این دو (عمل صالح و ایمان) به سعادت می‌رسند و از عقاب در آخرت نجات خواهند یافت و کسی که از حق طرفداری کند و برای رسیدن به حق صبر کند در حقیقت او پیروز است و به سودمندی می‌رسد.^۲

در تفسیر نمونه هم به خسران عظیم و زیان قهری و اجباری که انسان با آن مواجه می‌شود اشاره شده که فقط یک راه برای جلوگیری از این خسران وجود دارد که در آخرین آیه این سوره به آن اشاره شده است. که خداوند می‌فرماید: کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند و یکدیگر را

^۱ - تلخیص از فضل بن حسن، طبرسی، تفسیر مجمع البیان، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲، جلد ۲۰، صفحه ۶۱۲

^۲ - تلخیص از محمد فخر رازی، تفسیر مفاتیح الغیب، انتشارات تراث العربیه، ۱۴۲۰ق، جلد ۳۲، صفحه ۲۸۲

به طرفداری و انجام حق سفارش کردند و یکدیگر را به صبر و استقامت توصیه نمودند) از خسران عظیم در امان می‌مانند.

و به تعبیر دیگر چیزی که می‌تواند جلو این زیان بزرگ را بگیرد و آن را به منفعت و سودی عظیم مبدل کند آن است که در برابر از دست دادن این سرمایه، سرمایه‌ای گرانبها تر و ارزشمندتر به دست آورد که نه تنها جای خالی آن سرمایه پر شود، بلکه دهها و صدها و هزاران بار از آن بیشتر و بهتر باشد.

و در تفسیر نمونه به برنامه چهار ماده‌ای خوشبختی اشاره کرده که اصل اول این ماده مساله ایمان است که زیربنای همه فعالیت‌های انسان را تشکیل می‌دهد چرا که تلاش‌های عملی انسان از مبانی فکری و اعتقادی او سرچشمه می‌گیرد و در اصل دوم این برنامه به میوه درخت بارور و پر ثمره ایمان پرداخته از (اعمال صالح) سخن می‌گوید.

و اما اصل سوم به مساله (تواضع به حق) یعنی دعوت همگانی و عمومی به سوی حق اشاره می‌کند تا همگان حق را از باطل به خوبی بشناسند و هرگز آن را فراموش نکنند در مسیر زندگی از آن منحرف نگردند.

و در اصل آخر (چهارم) مساله شکیبایی و صبر و استقامت و سفارش کردن به یکدیگر به آن مطرح است، چرا که بعد از مساله شناخت و آگاهی، هر کس در مسیر عمل در هر گام با موانعی روبرو است اگر استقامت و صبر داشته باشد هرگز نمی‌تواند احقاق حق نماید و عمل صالحی انجام دهد و یا ایمان خود را حفظ کند.

آری اجرای حق، احقاق حق، و ادای حق در جامعه جز با یک حرکت و تصمیم‌گیری عمومی و استقامت و ایستادگی در برابر موانع ممکن نیست.^۱

^۱ - ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۸، جلد ۲۷، صفحه ۲۹۷ و ۳۰۲

دومین عامل تشخیص حق از باطل ایمان زایی است که حق مخالف کفر و شرک و نفاق است و مهمترین عامل ایمان در بشر است آیه ۴۳ سوره سبا کفر را نتیجه باطل گرایی می‌داند که در تفسیر نمونه، در این مورد این طور آمده. آیات قبل از وضع مشرکان و افرادی بی ایمان در قیامت سخن گفته شده، آیات مورد بحث بار دیگر به وضع آنها در این دنیا پرداخته عکس العمل آنان را در برابر شنیدن قرآن بازگو می‌کند، تا روشن شود آن سرنوشت شوم در قیامت معلول این موضع گیری غلط در مقابل آیات الهی در دنیا است.

نخست می‌گوید: هنگامی که آیات روشنگر بر آنها خوانده می‌شود می‌گویند این مرد فقط می‌خواهد شما را از آنچه نیاکانتان پرستش می‌کردند. باز دارد این نخستین عکس العمل آنها در برابر این (آیات بنیات) است که منظور تحریک حس عصبیت در این قوم متعصب مطرح می‌کردند. مخصوصاً تعبیر به (به آبائکم) (پدران شما) به جای (آبائنا) (پدرمان ما) بیشتر برای همین منظور است که به آن قوم متعصب حالی کنند میراث نیاکان شما در خطر است، بپا خیزید و دست این مرد و از آن کوتاه کنید.

تعبیر ما هذ الارجل ... از دو نظر برای تحقیر پیامبر بوده است، یکی کلمه هذا (این) و دیگری جعل (مردی) به صورت نکره در حالی که همه آنها پیامبر صلی الله علیه و آله را به خوبی و با سوابق روشن می‌شناختند.

این نکته نیز قابل توجه است که قرآن (آیات) را توصیف به (بینات) می‌کند یعنی دلائل حقانیتش همراه خود آن است و آنجا که عیان است نیاز به بیان ندارد.

سپس دومین گفتاری را که برای ابطال دعوت پیامبر صلی الله مطرح می‌ساختند بیان می‌کند می‌فرماید: آنها می‌گویند این قرآن جز دروغ بزرگی افک (بر وزن فکر نیست) چنانکه قبلاً هم گفته‌ایم به معنی هر چیزی است که از صورت اصلی دگرگون شود، لذا بادهای مخالف را در موتکاف می‌گویند،

سپس به دروغ و تهمت و هر سخن خلافی (افک) گفته شده ولی به گفته بعضی (افک) به دروغهای بزرگ گفته می‌شود.

با اینکه تعبیر به (افک) برای متهم ساختن پیامبر صلی الله به دروغ کافی بود ولی آنها با کلمه (مو) آن را تاکید می‌کردند، بی آنکه هیچ دلیلی بر این ادعای خویش داشته باشند.^۱

و بالاخره سومین اتهامی را که به پیامبر صلی الله بستند تهمت (سحر) بود. چنانکه در پایان آیه مورد بحث می‌خوانیم کسانی که کافر شدند هنگامی که حق به سراغشان آمد گفتند: این چیزی جز سحر آشکار نیست. (و قال الذین کفروا للحق لما جاءهم ان هذا الاسحر مبین)

عجب اینکه این گروه گمراه هر سه تهمت خود را با صریحترین تاکید که همان حصر است بیان می‌کردند، یکجا میگفتند این فقط سحر است جای دیگر میگفتند: این فقط دروغ است و بالاخره در جای سوم می‌گفتند او فقط می‌خواهد شما را از معبودهای نیاکان باز دارد. البته این سه نسبت ناروا با هم تضادی ندارد. هر چند آنها از کلام ضد و نقیض ابا نداشتند. بنابراین دلیلی ندارد که طبق گفته بعضی از مفسران ما هر یک از این تهمتها را به گروهی از کافران نسبت دهیم. این نکته نیز قابل توجه است که در مرتبه اول و دوم قرآن جمله قالوا را به کار برده اما در مرحله سوم به جای آن قال الذین کفروا آورده است اشاره به اینکه همه این بد بختی‌ها ناشی از کفروا انکار حق و دشمنی با حقیقت است و گرنه چگونه ممکن است انسان بدون هیچ دلیل این همه تهمت را پشت سر هم به مردی که دلائل حقانیت از سخنش عملش و سابقه‌اش روشن است نثار کند؟ گویا آنها با این تهمت‌های سه گانه برنامه حساب شده‌ای را در مبارزه با پیامبر تعقیب میکردند از یک می‌دیدند که آئین نوئینی است و جاذبه دارد. از سوی دیگر تهدیدهای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عذاب الهی در دنیا و آخرت خواه ناخواه گروهی را متوحش می‌ساخت آنها برای خنثی کردن هر یک از این موضوعات سه گانه تدبیری اندیشیده بودند در برابر این آئین نوین مساله حفظ میراث گذشتگان را پیش می‌کشیدند

^۱ - برگرفته از ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، دارالکتب اسلامی، ۱۳۷۸، جلد ۱۴، صفحه ۱۲۸

در حالی که گذشتگان آنها به گفته قرآن مصداق لایعقلون شیئا و لایهتدون (چیزی نمی‌فهمیدند و هدایتی نداشته بودند، گناهی ندارد که مردم را از چنین رسومات خرافی که میراث جاهلان ابله است باز دارد).^۱

و در برابر تهدیدهای پیامبر به عذاب الهی مساله دروغگویی رامطرح ساخته بودند تا توده‌های مردم را آرام سازند و در برابر معجزات، تهمت (سحر) را مطرح می‌کردند تا آن را به این وسیله توجیه کرده مردم را از گرایش به آن باز دارند.

کسی که تنها به اتکا فکر خود - بدون هیچ گونه وحی آسمانی و یا نداشتن بهره ای از علم - خرافاتی به هم بافته حق ندارد چنین قضاوت کند - از این آیه ضمنا این نکته استفاده می‌شود که انسان تنها به نیروی عقل خویش نمی‌تواند راه پر نشیب و فراز زندگی را طی کند، بلکه باید از نیروی وحی مدد گیرد و با کمک اصالت گام بردارد. وگرنه باید از خطر گمراهی بترسد. پس در نتیجه با ایمان است که راه حق و باطل را می‌تواند تشخیص دهد.^۲

در ترجمه مجمع البیان در مورد ایمان زایی این طور آمده که دلایلها و آیه‌های روشن از قرآنی که نازل بر پیامبران نمودیم. (قالوا) گفتند در آن موقع ما هذا الا رجل یرید ان یعدکم نیست این پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مگر مردی که می‌خواهد شما را باز دارد، یعنی منع نماید شما را.

عما کان یعد أبواکم از آنچه را که پدرانتان می‌پرستیدند، و چون دلیل محکمشان نبود برگشتند به تقلید پدرانشان و قالوا ما هذا و گفتند این قرآن نیست (الا افک) مگر دروغ (مفتری) که آن را بسته و نسبت داده است.

قال الذین کفروا للحق و گفتند آنهایی که کافر به حق معینی قرآن شدند لما جاء هم ان هذا وقتی قرآن برایشان آمد که این نیست (الا سحر مبین) مگر جادویی و سحری آشکار، آنگاه خداوند خبرداد

^۱ - برگرفته از ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، دارالکتب اسلامیه، ۱۳۷۸، جلد ۱۸، صفحه ۱۳۰

^۲ - همان، صفحه ۱۳۱

که ایشان از روی برهان و دلیل نگفته‌اند، پس فرمود: و ما آتیناهم من کتب یدرسونها یعنی ما هرگز برای مشرکین قریش کتابی نداریم که آن را بخوانند سپس بفهمند به سبب خواندن آنکه آنچه تو آن را آورده‌ای حق است و یا باطل، و فقط ایشان تو را از روی هوای نفس بدون هیچ دلیل و برهانی تکذیب می‌کنند.^۱

و ما ارسلنا الیهم قیلک من نذیر و ما نفرستادیم پیش از تو به سوی ایشان هیچ پیامبر و ترساننده‌ای که امر کند ایشان را به تکذیب کردن توو خبر دهد ایشان را به بطلان قول تو یعنی ایشان در تکذیب تو بر نمی‌گردند مگر به جهل و نادانی و دشمنی و پیروی هوا و هوس خود، سپس آنها را خبر داد از بدی عاقبت کسانی که تکذیب پیامبران قبل از خود را نمودند برای ترسانیدن ایشان و گفت.

الذین من قبلهم و تکذیب کردند کسانی که قبل از ایشان بودند کسی را که برایشان مبعوث شده بود از پیامبران و آنچه را که از کتابهای آسمانی که برایشان آورده بود.

و ما بلغوا معشارها آتیناهم ابن عباس و قتاده گویند: یعنی ای، محمد نرسید قوم تو را ده یک آنچه را که ما به پیشینیان داده بودیم از نیرو و فروانی مال و ملول عمر پس خدا هلاک کرد ایشان را.^۲

(قل) بگو به ایشان ای محمد ما سالتکم من اجر فهلکن آنچه سئوال کردم شما را از اجر و مزد، پس آن برای خود شماست، یعنی من از شما برای تبلیغ و رساندن رسالت خدا چیزی از مال دنیا نمی‌خواهم تا مرا متهم نمائید و آنچه از شما مطالبه کردم از مرد و اجرت بر او و رسالت و بیان احکام شریعت پس آن برای خود شماست و این چنانست که مرد میگوید به کسی که قبول نصیحت او را نمی‌کند آنچه به من اجرت داده‌ای بیا بگیر و آنچه که در این موضوع مال من است.

^۱ - برگرفته از فضل بن حسن، طبرسی، تفسیر مجمع البیان، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲، جلد ۱۳، صفحه

^۲ - ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، دارالکتب اسلامی، ۱۳۷۸، جلد ۲۰، صفحه ۲۸۵

قطعاً بخشیدم به تو قصدش این است که چیزی برای من در این کار نیست و از این قبیل است نصیحت مجانی.

(قل) بگو ای محمد ان ربی یقذف بالحق به درستی که پروردگار من به من القاء وحی می‌کند.

(قل) بگو ای محمد (جاء الحق) حق آمده و ان امر خدای تعالی است به سبب اسلام و توحید.

و ما الباطل و ما یعید و باطل رفت رفتنی که برگشت ندارد و دیگر برای آن نه ظهوری و نه

اعاده‌ای و نه اقبال و نه ادباریست برای آنکه حق هر گاه آمد برای باطل چیزی باقی نمی‌گذارد.^۱

حسن می‌گوید: باطل برای اهلش ایجاد خیری در دنیا نمی‌کند و در آخرت هم اعاده خیری

نمی‌نماید.

ابن مسعود گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) داخل مکه شد و در اطراف بیت الله الحرام ۳۶۰

بتن بود پس شروع کرد با چوبی که در دستش بود بر آنها می‌زد و می‌گفت: جاء الحق و زهق الباطل

ان بالظالم کان زهوقاً، حق آمد و باطل رفت البته باطل رفتنی است. جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل

کان رهوقاً، حق آمد و باطل نه ایجاد می‌کند و نه اعاده می‌نماید. پس از این آیات هم نتیجه‌گیری

می‌کنیم که ایمان یکی از عامل‌های تشخیص حق از باطل می‌باشد.

همه مطالبی که از تفسیر نمونه و تفسیر مجمع البیان نوشته شده در تفسیر المیزان هم وجود دارد

به جز اندکی تفاوت در برخی مطالب با تفسیر نمونه و مجمع البیان مشاهده می‌شد در تفسیر مفاتیح

الغیب هم چنین آمده بود که: (وقال الذین بدل از یعقول) که در آیه قبل آمده.^۲

^۱ - برگرفته از فضل بن حسن، طبرسی، تفسیر مجمع البیان، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲، جلد ۱۳، صفحه

^۲ - محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین علمیه قم، ۱۴۱۷ق، جلد ۱، صفحه / محمد فخر رازی، تفسیر مفاتیح الغیب، انتشارات تراث العربیه، ۱۴۲۰ق، جلد ۲۲، صفحه

سومین عامل تشخیص حق از باطل نیک فرجامی است . پایان حق به فرجام نیک ختم می‌شود هرچیزی که فرجام بد داشته باشد نمی‌تواند حق باشد آیات ۲ و ۳ سوره محمد به این مهم اشاره دارد.

و الذین آمنوا و عموا الصالحات یعنی: آنان که به یکتایی خدا ایمان آورده و اعمال نیک هم انجام داده‌اند.

(و آمنوا بما نزل علی محمد) و به قرآن و عباداتی که بر محمد نازل شده است ایمان آورده‌اند و علت اینکه حضرت محمد را جداگانه یاد کرده است و ایمان به او مخصوصا اشاره نموده است، تعظیم و تشریف آت حضرت بوده است و نیز برای آنکه اهل کتاب نگویند: ما به خدا و پیامبران و کتابهای آسمانی خود ایمان آورده‌ایم.^۱

(و هو الحق من ربهم) یعنی: آنچه که بر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نازل شده است حق است و از جانب پروردگارش نازل گشته است، زیرا دین او ناسخ ادیان دیگر بوده و ناسخ حق است. و بعضی گفته‌اند: هو الحق یعنی، محمد حق است که از طرف پروردگارش می‌باشد نه آن کس که آنان خیال می‌کنند که در آخرالزمان پیامبری از عرب خروج خواهد کرد و این محمد آن پیامبر نیست که خداوند این خیالشان را رد می‌کند.

(کفر عنهم سیئاتهم) یعنی: گناهانشان را برای آنان می‌پوشاند به اینکه گناهانشان را بیامرزد یعنی با ایمان آوردن گناهان گذشته آنان بخشیده شد و حکم شده است به اسقاط عذاب از آنان که استحقاق آن را داشته‌اند.

و اصلح مالهم قناده گوید: یعنی مال آنان را در زندگی دنیایشان اصلاح نماید.

^۱ - برگرفته از فضل بن حسن، طبرسی، تفسیر مجمع البیان، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲، جلد ۲۳، صفحه ۴۱

به اینکه آنان را در دنیا بر دشمنانشان پیروز ساخته و آنان را در آخرت وارد بهشت می‌سازد، آن گاه خداوند بیان فرموده است که چرا این عمل را انجام داده است و چرا آنان را به این دو دسته تقسیم نموده است و می‌فرماید:

ذٰلِكَ اِنَّ الَّذِيْنَ : يعنى : اين اضلال اعمال و اصلاح با پیروی نمودن کفار از شرک و عبادت شیطان و پیروی کردن مومنین از توحید و قرآن و آنچه که خداوند فرمان به پیروی از آن را داده است بدان جهت است که کافران از باطل پیروی نموده، مؤمنین از حق.

كذلك يصرّب الله للناس امثالهم زجاج بیان کرده که: یعنی خداوند برای مردم مثالهای آنان را می‌زند مانند بیانی که در مورد مومنین و کافران آورده شد که خداوند در آن برای مردم مثال حسنات مومنین و سیئات کافران را زد زیرا معنی گفته کسی که می‌گوید: (ضربت لك مثلاً): (بینات لك ضربامن الامثال) است یعنی برای تو قسمتی از مثالها را بیان کردم.^۱

بعضی گفته‌اند منظور مثال اخیر است (۲) که ضمن آن کافر را در پیروی از باطل مانند کسی قرار داد که باطل او را به سوی خود دعوت کند و او بپذیرد و مومن را در پیروی از حق مانند کسی قرار داد که حق او را به سوی خود فرا خواند و او بپذیرد.

بعضی گفته‌اند یعنی: همانگونه که عاقبت کافران و مومنان را بیان نمودیم و پاداش هر کدام را توضیح دادیم مثالهایی برای مردم می‌زنیم تا بدان استدلال نمایند و بر دانش و پند آموزششان افزوده شود و علت اینکه امثال را به هم اضافه نموده است آنست که این امثال برای آنان قرار داده شده است آنگاه خداوند سبحان فرمان به قتل کفار داده می‌فرماید:

فاذا لقيتم الذين كفروا يعني اى مومنين هر گاه كافران اهل دارالعرب را كه با شما درحال جنگ هستند ديديد (فضرّب الرقاب) گردنشان را بزنيد يعنى: آنان را بكشيد، زيرا بيشتر موارد قتل با

^۱ - برگرفته از فضل بن حسن، طبرسی، تفسیر مجمع البیان، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲، جلد ۲۳، صفحه ۴۱

شمشیر گردن زدن است، هرچند که زدن جاهای دیگر بدنشان هم جایز است، چون هدف کشتن آنان است.^۱

و در تفسیر المیزان در رابطه با نیک فرجامی اهل حق این طور آمده که مراد از جمله (الذین کفروا) کفار مکه و سایر کفاری است که از ایشان پیروی می‌کنند، و این کفار بودند که مردم را از ایمان آوردن به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) منع کرده و ایشان را وسوسه می‌نمودند و نیز از زیارت مسجد الحرام جلوگیری می‌کردند.

اضلال و ابطال اعمال کافران، و در مقابل، پرده کشیدن بر سینات مؤمنان صالح العمل و اصلاح قلب ایشان (اصل اعمالهم) یعنی خداوند اعمال ایشان را باطل کرد، در نتیجه اعمالشان راه به مقصد نمی‌برد. چون مقصد آنان از اعمالشان این بود که حق را باطل و باطل را زنده کنند و هرگز نمی‌توانند. پس جمله مورد بحث نظیر جمله ای است که خدای تعالی مکرر خاطر نشان نموده می‌فرماید: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»^۲ و خدای تعالی وعده داده که حق را زنده کند و باطل را

میرانده و باطل کند، هم چنان که فرموده: «لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ»^۳

و مراد از ضلالت اعمال کفار، باطل شدن و فساد آن است قبل از اینکه به نتیجه برسد و خدای تعالی این معنا را به عنوان استعاره کنایی ضلالت خوانده است.

و الذین آمنوا

^۱ - همان، صفحه ۴۲

^۲ - سوره بقره، آیه ۲۶۴

^۳ - سوره انفال، آیه ۸

ظاهر اینکه صدر آیه مطلق آمده، این است که مطلق دارندگان ایمان و عمل صالح منظورند، در نتیجه جمله (و امنوا بما نزل علی محمد) که ایمان آوردن را مختص به یک طائفه می داند، قیدی احترازی خواهد بود، نه تاکید که صرفاً به خاطر عنایتی که به ایمان دارد قید مزبور را آورده باشد.^۱

خداوند برای عفو و مغفرت خود پرده ای بر روی گناهانشان می کشد و هم در دنیا و هم در آخرت دل‌هایشان را اصلاح می کند اما در دنیا برای اینکه دین حق دینی است که با آنچه فطرت انسانی اقتضایش را دارد موافق است، و احکامش مطابق همان فطرتی است که خدای تعالی بشر را بر آن فطرت آفریده و فطرت اقتضاء ندارد و نمی طلبد مگر چیزی را که کمال و سعادت انسان در آنست، و ایمان به آنچه خدا نازل کرده و عمل به آن وضع انسان را در مجتمع دنیایی اش اصلاح می کند و اما در آخرت برای اینکه آخرت، عاقبت همین زندگی دنیا است، وقتی آغاز زندگی توام با سعادت باشد، انجامش نیز بعید خواهد بود، هم چنانکه قرآن کریم هم فرموده: و العاقبه للتقوی^۲

ذلک بان الذین ...

این آیه مطالبی را که در دو آیه قبل بود یعنی بی نتیجه کردن اعمال کفار و اصلاح حال مومنین و تکفیر گناهانشان تعلیل می کند.^۳

و اگر کلمه (حق) را مقید کرد به جمله (من ربهم) برای این است که اشاره کند به اینکه آنچه منسوب به خدا است حق است و هیچ باطلی با خدا نسبت ندارد و به همین جهت، خودش متصدی اصلاح قلب مومنین شده، چون طریق حقی که مومنین می پیمایند منتسب به خدا است و اما کفار با آن اعمالی که دارند خدای تعالی کاری به کارشان ندارد چون کارشان منسوب به او نیست و اما اینکه بی نتیجه کردن کارهای آنان را به خدا نسبت داده معنایش این است که خدا اعمال آنان را به سوی نتیجه خوب و سعید هدایت نمی کند.

^۱ - محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین علمیه قم، ۱۴۱۷ق، جلد ۱۸، صفحه ۳۳۸

^۲ - همان، صفحه ۳۳۹

^۳ - همان، صفحه ۳۳۸

و در این آیه اشاره‌ای است به اینکه تنها و تنها ملاک در سعادت و شقاوت انسان پیروی حق و پیروی باطل است، علتش هم این است که حق به خدا انتساب دارد و باطل هیچ ارتباط و انتسابی به خدا ندارد.^۱

فاذا ا
.....

این آیه نتیجه‌گیری آیه‌های قبل است که مومن و کافر را وصف می‌کند، گویا فرموده: وقتی مومنین اهل حق باشند و خدا نعمت‌ها را به ایشان بدهد و کفار. اهل باطل باشند و خدا اعمالشان را خنثی و گمراه کند، پس مؤمنین باید در هنگام برخورد با صف کفار با ایشان قتال کنند و اسیر بگیرند تا حق که هدف مؤمنین است زنده شود و زمین از لوٹ باطلی که مسیر کفار است پاک گردد.

در تفسیر نمونه آمده که مومنان پیرو حقند و کافران پیرو باطل

در آیه نخست وضع حال کافران، و در آیه دوم وضع حال مومنان را بیان کرده، و در آیه سوم آن دو را با هم مقایسه می‌کند، تا با روشن شدن این خطوط آمادگی برای پیکار مکتبی بادشمنان بی رحم و ستمگر حاصل شود.

نخست می‌فرماید: کسانی که کافر شدند و مردم را از خدا باز داشتند خداوند اعمالشان را به نابودی می‌کشد و گم می‌کند (الذین کفروا و صدوا عن بسبیل الله اضل اعمالهم)

این اشاره به سردمداران کفر و مشرکان مکه است که آتش افروزان جنگ‌های ضد اسلامی بودند، نه تنها خودشان کافر بودند که دیگران را نیز با انواع حیل و نقشه‌ها از راه خدا باز می‌داشتند.

منظور از (اضل اعمالهم) این است که آن را نابود و حبط می‌کند زیرا گم کردن کنایه از بی سرپرست ماندن چیزی است که لازمه آن از بین رفتن است.

آیه بعدی توصیفی از وضع مؤمنان است که در نقطه مقابل کفاری که اوصافشان در آیه قبل آمده است قرار دارند می‌فرماید: و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و به آنچه بر محمد

^۱ - محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین علمیه قم، ۱۴۱۷ق، جلد ۱۸، صفحه ۳۳۹

صلی الله علیه و آله نازل شده که حق است و از سوی پروردگار است نیز ایمان آوردند خداوند گناهانشان را می بخشد و کارشان را در دنیا و آخرت اصلاح می کند و الذین آمنوا و عملوا الصالحان و آمنوا بما نزل علی محمد و هو الحق من ربهم کفر عنهم سیئاتهم و اصلح بهم.

ذکر ایمان به آنچه بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نازل شده، بعد از ذکر ایمان به طور مطلق تأکیدی است به برنامه‌های این پیامبر بزرگ و از قبیل ذکر خاص بعد از عام است و بیانگر این واقعیت است که بدون ایمان به آنچه بر پیامبر نازل شده هرگز ایمان بخدا تکمیل نمی‌شود.^۱

و تعبیر من ربهم (از سوی پروردگارشان) تأکیدی است بر این واقعیت که همیشه حق از سوی پروردگار است از او سرچشمه می گیرد و به او باز می‌گردد.

قابل توجه اینکه در مقابل دو کیفی که برای کفار بازدارنده از راه خدا ذکر شده بود و پاداش برای مومنان صالح العمل بیان می‌کند که نخستین آنها پوشاندن لغزشها و بخشودگی خطاهایی است که به هر حال هر انسان غیر معصومی از آن خالی نیست.

مؤمنان هم دارای آرامش فکری و هم پیروزی در برنامه‌های عملی که اصلاح کار دامنه گسترده‌ای دارد و همه اینها را شامل است و چه نعمتی از این بالاتر که انسان روحی آرام و قلبی مطمئن و برنامه‌هایی مفید و سازنده داشته باشد.

و در آخرین این نکته اصلی این پیروزی و آبی شکست را در یک مقایسه فشرده و گویا بیان کرده می‌فرماید: این به خاطر آن است که کافران از باطل پیروی کردند و مؤمنان از حقی که از سوی پروردگارشان بود)

دو خط (ایمان) و (کفر) از دو خط (حق) و (باطل) منشعب می‌شود، (حق) یعنی واقعیت‌های عینی که از همه بالاتر ذات پاک پروردگار است و به دنبال آن حقایق مربوط به زندگی انسان و قوانینی حاکم بر رابطه او با خدا و روابط آنها با یکدیگر است.

^۱ - ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، دارالکتب اسلامی، ۱۳۷۸، جلد ۲۱، صفحه ۳۹۳

باطل یعنی پندارها، خیالها، نیرنگ‌ها، افسانه‌های خرافی، کارهای بیهوده و بی هدف و هر گونه انحراف از قوانین حاکم بر عالم هستی.

به هر حال از این آیه‌ها به خوبی استفاده می‌شود که هر اندازه به حق نزدیک تر باشیم به ایمان نزدیک‌تریم و به هر اندازه اعتقاد و عمل ما گرایش به باطل داشته باشد از حقیقت ایمان دورتریم و به کفر نزدیک‌تر که خط ایمان و کفر همان خط حق و باطل است.

پس مومنانی که پیروی از حق می‌کنند پیروزند و کفاری که از باطل پیروی می‌کنند شکست می‌خورند و فرجام بدی دارند.^۱

مطالبی را که از تفسیر نمونه و میزان و مجمع البیان آوردیم و به آن اشاره کردیم در مفاتیح الغیب هم همان مطالب نوشته شده بود و فقط در بعضی موارد تفاوت دارند.^۲

چهارمین عامل تشخیص حق از باطل مطابقت با وحی است: حق مطابق با فطرت و عقل سالم و مطابق و سازگار با وحی است آیات ۳ و ۴ سوره آل عمران به این موضوع اشاره دارد.

خداوند در آیه ۳ سوره آل عمران خطاب به پیامبر اسلام می‌فرماید: خداوندی که پاینده و قیوم است (قرآن را بر تو فرستاد که با نشانه‌های حق همراه و با نشانه‌های کتب آسمانی پیشین، کاملاً تطبیق می‌کند همان خدایی که تورات و انجیل را پیش از قرآن برای راهنمایی و هدایت بشر نازل کرد) نزل علیک الكتاب

سپس می‌افزاید: همچنین قرآن را که حق را از باطل جا می‌سازد نازل کرد (و انزل الفرقان)^۳ در تفسیر میزان هم در رابطه با آیه ۳ و سوره ۴ آل عمران این طور آمده که مومنین وقتی متذکر این معانی بشوند تعیین می‌کنند که هم او این کتاب را که هادی به سوی حق و فارق و ممیز حق و باطل است نازل کرده و نیز می‌فرمایند که خدای تعالی در فرستادن این کتاب و هدایت خلق به

^۱ - ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، دارالکتب اسلامی، ۱۳۷۸، جلد ۲۱، صفحه ۳۹۶

^۲ - محمد فخر رازی، تفسیر مفاتیح الغیب، انتشارات تراث العربیه، ۱۴۲۰ق، جلد ۲۸، صفحه ۳۵

^۳ - ناصر، مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، دارالکتب اسلامی، ۱۳۷۸، جلد ۲، صفحه ۴۳۰

سوی حق و جداسازی حق از باطل همان روشی را جاری ساخته که در عالم اسباب و ظرف اختیار جاری ساخته است.

پس هر کسی به اختیار خود ایمان آورد به پاداش عمل خود می‌رسد و هر کس هم کفر بورزد او نیز به کیفر رفتار خود خواهد رسید، برای اینکه خدای سبحان، عزیز و دارای انتقام است.

و اما اینکه در آیه مورد بحث فرمود: (بالحق) مفسرین در معنای آن گفته‌اند: به طور کلی حق و صدق عبارت است از خبر مطابق با واقع، با این تفاوت که چنین خبری را از آن جهت که در مقابلش واقعیتی خارجی و ثابت وجود دارد حق گویند، و از این جهت که خود خبر مطابق با آن واقعیت خارجی است صدق می‌دهند.

بنابراین اطلاق کلمه (حق) که به معنای ایمان خارجی و امور واقعی است بر خدای تعالی و گفتن اینکه (خدا حق است و نیز اطلاقش بر حقایق خارجی و گفتن اینکه موجودات خارجی حق هستند از این بابت است که خبر دادن از خدا و از حقایق خارجی خبری است مطابق با واقع، و به هر حال مراد از (حق) در آیه شریفه امر ثابت است، امری است که بطلان نمی‌پذیرد.^۱

و ظاهر حرف (ربا) در کلمه (بالحق) مصاحبت را می‌رساند و آیه چنین معنا می‌دهد که خدای تعالی کتاب را بر تو نازل کردن همراه با حق، به طوری که حق از آن جدا نخواهد بود و همراه بودنش با حق باعث می‌شود که نه بعدها بطلان عارضش بشود، و نه در حین نزول آمیخته با بطلان باشد پس این کتاب از اینکه روزی بطلان بر او چیره گردد ایمن است، پس نتیجه گیری می‌کنیم زمانی که اعمال ما مطابق با کتاب (وحی آسمانی) باشد حق، و زمانی که با آنان سازگار نباشد باطل است.^۲

۵- پنجمین عامل تشخیص رهایی از سرگردانی است از دیگر شاخصه‌های شناخت حق از باطل آن است که انسان را از سرگردانی نجات می‌دهد چون حق را از باطل تشخیص داده است. آیات ۵ سوره ق و ۲ بقره به این مهم توجه دارد.

^۱ - ناصر، مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، دارالکتب اسلامی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۴۳۰

^۲ - محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین علمیه قم، ۱۴۱۷ق، جلد ۳، صفحه ۹

در تفسیر نمونه آمده که آنها حق را هنگامی که به سراغشان آمد تکذیب کردند «بل کذبوا بالحق لما جائهم» یعنی آنها آگاهانه منکر حق شده‌اند و گرنه گردو غباری بر چهره حق نیست و چنانکه در آیات بعد می‌آید آنها صحنه معاد را با چشم خود مکرر در این دنیا می‌بینند و جای شک و تردید ندارد.

لذا در پایان آیه می‌فرماید: چون آنها در مقام تکذیب بر آمده‌اند پیوسته ضد و نقیض می‌گویند در کار خود متحیرند و در امور مختلط گرفتارند «فهم فی امر مریج»^۱

در تفسیر مجمع البیان در رابطه با آیه ۵ سوره ق این طور اشاره کرده که (بل کذبوا بالحق لما جاءهم) و ح عبارت است از قرآن و بعضی هم گفته‌اند حق عبارت است از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

(فهم فی امر مریج) یعنی: آنان در این باره سر در گم هستند، گاهی می‌گویند محمد دیوانه است گاهی می‌گویند افسونگر است، گاهی می‌گویند شاعر است و در کار خود سرگردانند، چون از حال او آگاهی ندارند و بر یک سخن تکیه نمی‌کنند و نسبت به قرآن نیز یک بار می‌گویند سحر است. بار دیگر می‌گویند شعر است. گاهی هم می‌گویند به خدا افترا بسته شده است، و در این باره سر در گم هستند. حسن گوید: هیچ ملتی حق را رها نساختند مگر آنکه کارشان در هم پیچیده شد.^۲

در تفسیر المیزان آمده مقصود از اینکه فرمود تکذیب کنندگان قیامت حق را تکذیب کرده در (امر مریج) هستند. (بل کذبوا بالحق بما جاءهم فهم فی امر مریج) (کلمه) (مرج) که کلمه (مریج) از آن مشتق شده به معنای اختلاط و اشتباه است و در آیه شریفه از آنچه که آیه قبلی اشاره ای به آن داشت اعراض کرده. توضیح اینکه کفار به این حقیقت جاهلند که خدا عالم است و اگر از مساله بعث و

^۱ - ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، دارالکتب اسلامی، ۱۳۷۸، جلد ۲۲، صفحه ۲۳۱

^۲ - برگرفته از فضل بن حسن، طبرسی، تفسیر مجمع البیان، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲، جلد ۲۳، صفحه ۲۳۷

رجوع تعجب می‌کنند بدین جهت است که نمی‌دانند خدا دانا است و چیزی از اموال و آثار خلقش از او پنهان نیست نمی‌دانند که تمامی این جزئیات در لوح محفوظ نزد او نوشته شده به طوری که حتی ذره‌ای از قلمش نیفتاده و چون از آیه قبلی بوی چنین توهمی می‌آمد، آیه مورد بحث با کلمه (بل) می‌خواهد آن را رد کند و بفرماید: انکار کفار نسبت به قیامت از جهلشان به مقام پروردگار و به علم او به جزئیات نیست، و حتی تجاهل هم نمی‌خواهند بکنند، بلکه اینان به طور کلی منکر حقند و چون فهمیده‌اند مساله معاد حق است آن را هم انکار می‌کنند، پس اینان از این جهت منکر حقند که با آن معاند و دشمن‌اند، نه اینکه جاهل به حق باشند و از ادراک حق قاصر باشند پس ایشان در وصفی مریخ به سر می‌برند و با وضعی نامنظم و گیج کننده حق را درک می‌کنند و در عین حال تکذیب هم می‌کنند. با اینکه لازمه درک حق و علم به حقانیت هر چیز این است که آن را تصدیق نموده به آن ایمان بیاورند.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: منظور از اینکه فرمود: در امری مهیج هستند این است که بعد از انکار حق دچار تحیر و سرگردانی شده‌اند و معطل مانده‌اند که چه بگویند.^۱

پس نتیجه می‌گیریم که شناخت حق از باطل انسان را از سرگردانی نجات می‌دهد چون حق را از باطل تشخیص داده است.

در تفسیر مفاتیح الغیب این طور بیان شده در باره حق چند قول وجود دارد. ۱- برهان قائم بر صدق بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و دومی فرقان نازل شده است و آن نزدیک به اولی است. سومین . نبوت پیامبر با معجزه قاهره است. چهارمین قول هم محشور شدن چیزی که چاره‌ای از به وقوع پیوستن آن نیست که آن حق نام دارد.^۲

^۱ - برگرفته از محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین علمیه قم، ۱۴۱۷ق، جلد ۱۸، صفحه ۵۰۸-۵۰۹

^۲ - برگرفته از محمد فخر رازی، تفسیر مفاتیح الغیب، انتشارات تراث العربیه، ۱۴۲۰ق، جلد ۲۸، صفحه ۱۲۶

ششمین عامل اصلاح سازی : از دیگر شاخصه‌های شناخت حق از باطل آن است که به تبعات و پیامدهای چیزی توجه شود در حقیقت یکی از راههای شناخت توجه به پیامدهای آن است که در آیات ۱۰۹ بقره و ۴۳ صبا آمده که گرایش به حسادت و اسراف و تبذیر نمی تواند ریشه در حق داشته باشد.

در تفسیر مجمع البیان آمده که خداوند از رازهای یهود پرده برداری نموده و فرمود:
ود كثير من اهل الكتاب .. دوست دارنده گروه زیادی از اهل کتاب، مانند حسین بن اخطب و کعب بن اشرف و نظائیر آن.

لو يردونکم برگردانند شما را ای گرو مومنین.

من بعد ایمانکم کفاراً حسداً بعد از ایمان آوردن شما به سوی کفر از روی حسد
برخی گفته اند انگیزه حسادت یهود نسبت به مسلمین این بود که خداوند پیامبری را در آنان قرار داد و ریاست و حکومت را از یهود زایل کرد.

من بعد ماتبین لهم الحق ... بعد از آنکه حق برای آنان آشکار گردید.

ابن عباس قصاده و سدی می گویند بعد از آنکه روشن شد محمد پیامبر خدا و اسلام دین خدا است.
فاعفو و اصفحوا پس عفو کنید و بگذرید از آنان.

برخی گفته اند: منظور این است رها کنید ایشان را زیرا که آنها از دایره قدرت خدا بیرون نیستند و او را عاجز نتواند کرد.

و علت اینکه مومنین مامور به عفو و گذشت شدند با اینکه آنها مقهور و مغلوب بودند این بود که گروه زیادی از آنها در عشیره و قبیله خویش عزیز و محترم بودند و می توانستند از کفار انتقام بگیرند از این رو خداوند آنان را مامور گذشت و عفو کرد و اگر چه قدرت داشتند.

حتی یا نبی الله بامر ... تا اینکه خداوند دستورش را بیاورد.

و اقيموا الصلاه و آتو الزكاه و به پای داريد نماز را و بپردازيد زكاه را

چون خداوند مومنين را فرمان داد كه از كفار صرف نظر نموده و بگذرند و تحمل اين معنى با شدت دشمنى يهود و ديگران نسبت به مسلمين مشكل به نظر مى‌رسيد. از اين رو آنان رادستور داد كه در برابر اين مشكل از نماز و روزه استمداد كنند و كمك بجويند زيرا كه آنها علاوه بر ثواب و پاداشى كه در برابر آنها مقرر گرديده مسلمين را در راه رسيدن به فضيلت صبر و بردبارى كمك مى‌نمايند.^۱

^۱ - برگرفته از محمد فخر رازى، تفسير مفاتيح الغيب، انتشارات تراثه العربيه، ۱۴۲۰ق، جلد ۴، صفحه ۲۳

نتیجه گیری

- ۱- حق و باطل از اساسی ترین و ضروری ترین مسائل زندگی انسان است . در اثر شناخت حق است که انسان به سعادت دنیوی و اخروی نائل می شود و با عدم شناخت مسیر باطل و تشخیص آن از حق است که انسان ها مسیر شقاوت را طی می کنند.
- ۲- عقل و تفکر مثل بسیاری دیگر از امور آفاتی دارند لذا در کنار تقویت قوه عقل که قوه ی تشخیص حق و باطل است باید از آفات عقل و فکر صحیح نیز برحذر بود.
- ۳- انسان هایی که تقوا دارند و از مخالفت با فرمان خدا دوری می کنند به راحتی حق و باطل را از هم تشخیص می دهند.
- ۴- تمسک به سنت پیامبر و اهل بیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) راه صحیح را برای همه بیان فرموده الگو قرار دادن آنها و پیروی نمودن از سخنان آنان و توسل به آنها و پیروی از ولایت فقیه انسان را از فتنه حفظ می کند.
- ۵- دیده بصیرت در واقع همان شعور مرموز و ادراک باطنی موجود در باطن انسان است که قدرت تشخیص نیک و بد، خیر و شر، حق و باطل را دارد و او را به آینده نگری و پیروی از حق و دوری گزیدن از باطل دعوت می نماید.
- ۶- هر کمالی در هر جا وجود دارد پرتوی از کمال حق است و هر قدر انسان به خدا نزدیک تر شود پرتو نیرومندتری از آن کمال مطلق در وجود او انعکاس خواهد یافت.
- ۷- انسان هر چند زیرک و هوشمند باشد اگر از جریانات اجتماعی و رگه های نفاق و فتنه آگاهی نداشته باشد ممکن است ناآگاهانه وارد آن شود به این جهت لازم است نسبت به اوضاع زمانه آگاه بود.
- ۸- آنچه حق است از ناحیه خداوند است و آنچه باطل است مستند به او نیست هر چند که به اذن او موجود می شود.

- ۹- چه بسا انسان‌هایی که در مسیر باطل هستند ولی چون شناخت حقیقی نسبت به باطل ندارند گمان می‌کنند که در مسیر حق هستند و هر آنچه را که مورد رضایت خداوند است را انجام می‌دهند چه بسا ممکن است ضد اوامر الهی را انجام دهند.
- ۱۰- براساس معرفت حقیقی نسبت به حق و باطل است که انسان می‌تواند وظیفه‌ی عملی را که در برابر ذات اقدس الهی را دارد به نحو احسن ایفا کند.

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج البلاغه
- ۳- ذبیح زاده، سید علی اصغر، عفو در قصاص، یاقوت، ۱۳۸۱
- ۴- سرشار، مژگان، ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها، انتشارات سوشیا، ۱۳۸۲
- ۵- طباطبایی، علامه محمدحسین، تفسیر المیزان، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق. ج ۳
- ۶- -----، تفسیر المیزان، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق. ج ۱۴
- ۷- -----، تفسیر المیزان، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق. ج ۱۸
- ۸- -----، تفسیر المیزان، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق. ج ۲۷
- ۹- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲، جلد ۱۶
- ۱۰- -----، مجمع البیان، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲، جلد ۲۰
- ۱۱- -----، مجمع البیان، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲، جلد ۲۳
- ۱۲- فخر رازی، محمد، مفاتیح الغیب، دارالاحیاء تراثه العربیه، ۱۴۲۰ق، جلد ۴
- ۱۳- -----، مفاتیح الغیب، دارالاحیاء تراثه العربیه، ۱۴۲۰ق، جلد ۲۲
- ۱۴- -----، مفاتیح الغیب، دارالاحیاء تراثه العربیه، ۱۴۲۰ق، جلد ۲۵
- ۱۵- -----، مفاتیح الغیب، دارالاحیاء تراثه العربیه، ۱۴۲۰ق، جلد ۲۸
- ۱۶- -----، مفاتیح الغیب، دارالاحیاء تراثه العربیه، ۱۴۲۰ق، جلد ۳۲
- ۱۷- قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۸، جلد ۱
- ۱۸- -----، قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۸، جلد ۲
- ۱۹- معلمی، حسن، نگاهی قرآنی به حق و باطل، کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۴
- ۲۰- مصباح یزدی، محمدتقی، حقوق و سیاست در قرآن، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، جلد ۱
- ۲۱- -----، حقوق و سیاست در قرآن، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، جلد ۲
- ۲۲- -----، قرآن در آینه نهج البلاغه، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، جلد ۱
- ۲۳- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، انتشارات صدرا، ۱۳۷۸، جلد ۳
- ۲۴- -----، انسان کامل، انتشارات صدرا، ۱۳۸۸

- ۲۵- ----- ، نبرد حق و باطل، انتشارات صدرا، ۱۳۸۵
- ۲۶- مکارم شیرازی، آیت الله ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۸، ج ۱۰
- ۲۷- ----- ، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۸، ج ۱۸
- ۲۸- ----- ، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۸، ج ۲۰
- ۲۹- ----- ، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۸، ج ۲۱
- ۳۰- ----- ، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۸، ج ۲۲
- ۳۱- ----- ، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۸، ج ۲
- ۳۲- ----- ، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۸، ج ۲۷

33- www.rasekhon.ir

34- www.google.com